# فصل اول

# کلیات پژوهش

## 1-1- مقدمه

انسان‌ها برای رفع نیازهای متقابل خود به یکدیگر، به تعامل اجتماعی روی می‌آورند اسکیدمور، 1385؛ ترنر، 1373؛ کلمن، 1390؛ طباطبایی، 1389).تعامل یک عنصر اساسی برای تشکیل گروه و تداوم زندگی اجتماعی است (چلبی، 1386). در واقع گروه اجتماعی، مجموعهای از اشخاص دارای تعامل نسبتاً مستمر با احساس پیوند است (صدیق اورعی و همکاران، 1398). افزون بر این، شخصیت، فرهنگ، ساختار اجتماعی و دیگر دستاوردهای انسان از آثار تعاملات اجتماعی مستمرند.

تعامل اجتماعي يكي از مهم ترين و بنيادي ترين عناصر سازنده ي زندگي اجتماعي است كه عدم تعادل در آن مي تواند منشا بروز انواع نابهنجاري هاي اجتماعي باشد. تعاملات اجتماعي در سطح جوامع، داراي صورت بندي هاي متفاوتي هستند كه در زمينه هاي گوناگونی بروز و ظهور مي يابند. انسان ها براي رفع نيازهاي متقابل خود به يكديگر، به تعامل اجتماعي روي مي آورند (اسكيمور، ١٣٨٥؛ ترنر، ١٣٧٣؛ كلمن، ١٣٩٠؛ طباطبايي، ١٣٨٩).

در واقع تعامل يك عنصر اساسي براي تشكيل گروه و تداوم زندگي اجتماعي است (چلبي،١٣٨٦). آن چه تعامل اجتماعي را حائز اهميت مي كند ميزان تاثيرپذيري آن از شخصيت، فرهنگ و ساختار اجتماعي است. هر جامعه با توجه به بستري كه براي كنش گران خود به وجود مي آورد بروز تعاملات متفاوتي را سبب مي شود.

به طور كلي مي توان بيان كرد كه زندگي اجتماعي كنش گران برساختي از نحوه ي تعاملات آنان در سطح اجتماع است. جوامع نيز زمينه هاي مختلفي را براي وقوع تعاملات در خود دارند. يكي از بسترهاي ظهور اين تعاملات عرصه ي كنش رانندگي است.

## 1-2- بیان مسئله

ارتباط بنیاد شکل گیری اجتماع است. در فرایند شکل گیری ارتباط، شرکت کنندگان در بستر فرایندی پویا و خودسامان به طرح ادعاهای نظری خویش می پردازند. مبنای طرح ادعاهای نظری شرکت کنندگان بر اساس وضعیت های خودهنجار خاصی شکل می گیرد که پایه و مبنای شکل گیری اجتماع ارتباطی است. ارتباط متقابل و هماهنگی با دیگران را نمی توان براساس خواسته های شخصی پیش برد (حاجی حیدری، ۱۳۸۳: ۳۳۴). این به دلیل ماهیت ارتباط است که در آن نفع شخصی باعث خدشه دار شدن وضعیت ارتباطی می گردد. یکی از متفکران انتقادی که به بررسی شکل گیری وضعیت ارتباطی پرداخته است؛ یورگن هابرماس است. به زعم وی، انسانها اساسا به عنوان هستی های ارتباطی معرفی می گردند. هابرماس تاکید می کند که مردم مهارتهای ارتباطی شان را برای آفریدن و نگهداشتن مناسبات اجتماعی به کار می برند (ادگار، ۲۰۰۶: x۲). از نظر او، پروژه مدرنیته به دلیل توجه صرف به عقلانیت ابزاری و نادیده گرفتن عقلانیت ارتباطی، از مسیر اصلی منحرف شده است و ارتباطات انسانی به ارتباطاتی تحریف شده بدل شده است که در تعارض با دموکراسی قرار می گیرد انصاری، ۱۳۸۴: ۱۲). راحلی که او برای مقابله با این وضعیت ارائه می دهد، عقلانیت ارتباطی است. مفهوم عقلانیت ارتباطی واجد سویه ها و دلالت های ضمنی ای است که اساسا متکی بر تجربه محوری گفتگو و استدلال است که فرایندی وفاق انگیز و آزاد و وحدت بخش دارند؛ گفتگویی که در آن مشارکت کنندگان مختلف بر بصيرتهای ذهنی و نظرات فردی خود فائق می آیند و به يمن اشتراک در باورهای عقلانی، متقاعد میشوند که وحدت جهان عینی و بین الأذهانی بودن زیست جهانشان را بپذیرند (هاو، ۱۳۸۷: ۵۰). در حقیقت عقلانیت ارتباطی، پروسه حل کردن مسئله و رفع مناقشه از خلال گفتگوی آزاد است (ادگار، ۲۰۰۶)

از نظر هابرماس کنش ارتباطی فقط در صورتی به شکل سالم ادامه می یابد که مشارکت کنندگان تصور کنند دعوی های اعتباری که بطور متقابل مطرح میسازند موجه و قابل قبول اند (هاو، ۱۳۸۷: ۳۷). در کنش ارتباطی، کنش های افراد در گیرنه از طریق حسابگری های خودخواهانهی موفقیت، بلکه از طریق کنش های تفاهم آمیز هماهنگ می شود (عباسپور، ۱۳۹۰). در کنش ارتباطی رسیدن به فهم امری اساسی است (هابرماس، ۱۹۷۹: 3). در مدل ارتباطی کنش، زبان وسیله ای است برای رسیدن به فهم (هابرماس، ۱۹۸۴: ۹۸). مفهوم کنش ارتباطی، زبان را به عنوان واسطه لای برای نوعی از رسیدن به تفاهم پیش فرض می گیرد، در جایی که مشارکت کنندگان از خلال ارتباط با جهان، متقابلا دعوی های معتبر را مطرح می کنند که میتواند پذیرفته شود یا مورد تردید قرار گیرد (هابرماس، ۱۹۸۴: ۹۹). کنش ارتباطی متشکل از آن تعاملاتی است که به واسطه زبان انجام می گیرد (انصاری، ۱۳۸۴). مفهوم کنش ارتباطی متضمن پیش فرض زبان به عنوان رسانه لازمی است برای رسیدن به نوعی از تفاهم (هابرماس، ۱۳۸۴: ۱۷۳). به باور هابرماس در «زیست جهان» است که افراد به تفاهم می رسند. زیست جهان به مثابه یکی از عناصر کلیدی کنش ارتباطی، وسیلهای است که از طریق آن کنش ارتباطی در سه جهان طبیعت، جامعه و خود تحقق می یابد

شفیعی، ۱۳۸۴). او زیست جهان را در وهله اول به عنوان پیوند فرایندهای حصول تفاهم تعریف می کند. از نظر او فاعلان شناسایی که به نحو ارتباطی عمل می کنند همیشه در افق یک زیست جهان به تفاهم می رسند. زیست جهان از یک سلسله باورهای پس زمینه کم و بیش اشاعه یافته و همواره غیر مسئله دار» ساخته شده است. زیست جهان به عنوان پس زمینه به عنوان منبعی برای تعریف وضعیت به کار می آید که مشارکت کنندگان آن را به عنوان غير مسئله دار پیش فرض می گیرند (هابرماس، ۱۳۸۴: ۱۳۶-۱۳۷). به باور هابرماس در زیست جهان که زمینه برای رشد افکار انتقادی فراهم می شود. به باور وی افکار انتقادی با شکل گیری حوزه عمومی در پیوند تنگاتنگی قرار دارد. براین اساس فضای حمل و نقل و رانندگی یک حوزه عمومی می‌باشد.

حمل و نقل در سطح جوامع يكي از كليدي ترين و روزمره ترين زمينه هاي تعامل اجتماعي می باشد. افراد در طول روز چه به صورت پياده و چه با وسيله نقليه شخصي با رانندگي در ارتباط هستند. به طور كلي تعامل در سطح كنش رانندگي داراي صورت بندي هاي متفاوتي است كه مي تواند نشات گرفته از سوابق فرهنگي و ادراكي شهروندان شهر تهران باشد. اين صورت بندي ها وجوه مختلفي را شامل مي شوند كه مي توانند بهنجار، نابهنجار، خشونت آميز يا غير خشونت آميز باشند.

تمركز بر روي اين ارتباط و مشاهده ي رفتار رانندگان مويد آن بوده است كه تعاملات غيرهنجارمندي، روزانه در اين عرصه اتفاق مي افتد. به نظر مي رسد رانندگي غيرهنجارمند با مجموعه اي از رفتار هاي غيرهنجارمند ديگر در ارتباط است و رفتار هنجارمند مستلزم رعايت چهارچوب هاي هنجاري خاصي می باشد. رابيد و شنكاين در چارچوب روش شناسي مردم نگار راه رفتن را دستاورد هماهنگ اعضاي جامعه به شمار مي آورند. به گونه اي كه آدم ها براي با هم راه رفتن نه تنها بايد مراقب نحوه ي راه رفتن خود باشند بلكه بايد نوعي راهبرد و الگوي جمعي داشته باشند تا با هم برخورد ننمايند (ريتزر،١٣٨٤:٣٦٦).

اين نگرش مي تواند بيان گر اين باشد كه در رانندگي هم همانند راه رفتن افراد از الگوهاي مشخصي پيروي مي كنند كه برخواسته از علل مختلفي است. یکی از الگوهای رفتاری که در رانندگی رانندگان شهرتهران مشاهده شده است الگوی رفتار همراه با خشونت بوده است. اگرچه این الگوی رفتاری به کرات مشاهده و به عنوان فعل خشونت آمیز برداشت شده است اما می تواند از منظر خود کنشگران به شکل دیگری تعریف و درک شود و فهم آن نیازمند بررسی الگوها و صورت بندی های این رفتار است. در واقع آن چه سوال اصلي و دغدغه ی این پژوهش است آن است که نحوه ي تعاملات در رانندگي چگونه است و شامل چه الگوها و صورت بندي هايي مي شود!؟

با اين حال مي توان تصور كرد كه در اينجا ما با نوع خاصي از رفتار مواجه نيستيم بلكه با مجموعه اي از رفتارها و الگوها روبروايم. كنش جمعي رانندگي در شهر مي تواندنتيجه اي از عناصر متعدد اجتماعي نظير عدم وجود احساس عدالت اجتماعي، خشونت اجتماعي، بي اعتمادي، فراگرد اجتماعي شدن و يا رواج فردگرايي اجتماعي باشد.

## 1-3- اهمیت و ضرورت پژوهش

در عصر حاضر کنش ارتباطی می تواند راهکاری برای حل مسایل و مشکلات روزمره مردم باشد. افراد غالبا از خلال بحث و گفتگوی روزمره خود مسایل مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره را مطرح می کنند؛ که در این بین برای حل این مسایل راهکارهای گوناگونی مطرح می کنند. اغلب مسائلی که در این گفتگوها مطرح می شود حاوی بنیان هایی نظری هستند که برای حل مشکلات نقد قدرت حاکم را الزامی می دانند. در حقیقت آنها بر سر این که اکثر مسایل و مشکلات از نفس قدرت حاکم بر می خیزد؛ توافقی ضمنی دارند. مطرح کردن مسایل مختلف در رابطه با نقد قدرت حاکم در درجه اول باعث آگاهی مردم نسبت به مسایل و مشکلات جامعه می شود و در مرحله بعدی، منجر به اقداماتی در تغییر این شرایط مسئله دار می‌شود. تغییر شرایط و بهبود آن در صورتی امکان پذیر است که ادعاهای مطرح شده و کنش های صورت پذیرفته، به صورت عقلانی به اجرا در آیند. رسیدن به تفاهم لازمه اجرای عقلانی ادعاها و کنش های صورت پذیرفته است. در عصر حاضر کنش ارتباطی می تواند راهکاری برای حل مسایل و مشکلات روزمره مردم باشد. افراد غالبا از خلال بحث و گفتگوی روزمره خود مسایل مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره را مطرح می کنند؛ که در این بین برای حل این مسایل راهکارهای گوناگونی مطرح می کنند. اغلب مسائلی که در این گفتگوها مطرح می شود حاوی بنیان هایی نظری هستند که برای حل مشکلات نقد قدرت حاکم را الزامی می دانند. در حقیقت آنها بر سر این که اکثر مسایل و مشکلات از نفس قدرت حاکم بر می خیزد؛ توافقی ضمنی دارند. مطرح کردن مسایل مختلف در رابطه با نقد قدرت حاکم در درجه اول باعث آگاهی مردم نسبت به مسایل و مشکلات جامعه می شود و در مرحله بعدی، منجر به اقداماتی در تغییر این شرایط مسئله دار میشود. تغییر شرایط و بهبود آن در صورتی امکان پذیر است که ادعاهای مطرح شده و کنش های صورت پذیرفته، به صورت عقلانی به اجرا در آیند. رسیدن به تفاهم لازمه اجرای عقلانی ادعاها و کنش های صورت پذیرفته است.

به نظر می رسد یکی از جاهایی که امکان شکل گیری کنش ارتباطی را فراهم می کند، فضای عمومی از جمله محیط حمل و نقل عمومی به خصوص تاکسی‌ها هستند. امروزه تاکسی‌ها به مکانهایی برای گفتگو بر سر مسایل گوناگون جامعه بدل شده اند. افراد با حضور در محل حمل و نقل عمومی به بحث بر سر مسایل گوناگون می پردازند. محیط غیر رسمی و دوستانه امکان بحث و توافق بر سر مسایل گوناگون موجود در جامعه را فراهم می آورد.. رانندگان تاکسی راجع به مسایل سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مختلف راهکارهای گوناگونی ارائه می‌دهند. از آنجایی که افراد کافه رو غالبا از موضع برابری مسائلشان را مطرح می کنند، به نظر می رسد که امکان به توافق رسیدن آنها بر سر مسایل گوناگون وجود دارد تحلیل کنش های ارتباطی جماعت راننده رو می تواند ما را در فهم مسائل اساسی ایران یاری دهد این که الگوهای کنش ارتباطی در سطح افراد راننده رو به عنوان افرادی که حالتی غیر رسمی تر و برابرتر در کنش ارتباطی دارند در جامعه ایران چه شکلی به خود گرفته، بستگی به تحلیل این الگوها دارد.

با توجه به آمارهاي موجود به طور كلي تعامل اجتماعي در ايران در وضعيت نابساماني قرار دارد. به طور مثال شواهد تجربي از جمله داده هاي مركز ملي رصد اجتماعي وزارت كشور (١٣٩٣) و پيمايش"سنجش سرمايه اجتماعي در استان هاي كشور" (نگين و ديگران، ١٣٩١) مويد كاهش تعاملات بوده است. نتايج عموم تحقيقات هم در حوزه ي همسايگي بيان گر شدت پايين بودن ميانگين نمره ي حجم روابط و تعاملات همسايگي بوده است (يوسفي و ديگران، ١٣٨٨؛ مركز ملي رصد اجتماعي وزارت كشور، ١٣٩٣).

مثال هاي بسيار ديگري براي تعامل گريزي وجود دارند كه از جمله ي آن مي توان به آمار بالاي اختلاس، رشوه، كلاه برداري، سرقت، نزاع هاي خياباني، ناامني، خشونت و ... اشاره كرد (رجوع شود به: دانايي سيج و ديگران، ١٣٩٥؛ رفيع پور، ١٣٨٨؛ بخشي، ١٣٩٢). با توجه به آن كه تعاملات اجتماعي به صورت عام و موضوع پژوهش حاضر به صورت خاص یعنی کنش رانندگی از اهميت بالايي برخوردارند و آثار گسترده آن در جامعه بيش ازپیش قابل مشاهده است ضرورت مطالعه آن احساس مي شود.

كنش رانندگي اگر چه به نظر يك كنش روزمره با نابهنجاري هاي عيان به نظر مي آيد، اما كنشي بنيادي در جامعه است كه آيينه و بازتاب كننده ي مسائل اجتماعي است كه در بستر جامعه روي مي دهد. این پژوهش در صدد آن است که در راستای مشاهده و مطالعه ی پدیده رانندگی به توصیف و صورت بندی از این تعامل نایل آید.

## 1-4- اهداف پژوهش

* شناسایی نحوه تعاملات رانندگان شهر تهران
* واکاوی تفسیر رانندگان از تعامل با یکدیگر
* شناسایی عوامل و شروط وقوع تعاملات گوناگون در رانندگی

## 1-5- سوالات پژوهش

۱-صورت بندی و نحوه تعاملات رانندگان شهر تهران چگونه است؟

۲-رانندگان بر چه اساسی تعامل با یکدیگر را تفسیر می کنند؟

۳-آیا رانندگان در تعامل با یکدیگر به اعمال رفتار خشونت آممیز مبادرت می ورزند؟

۴-عوامل و شروط وقوع تعاملات گوناگون در رانندگی چه چیزهایی هستند؟

# فصل دوم

# مبانی نظری و پیشینه پژوهش

در مسیر انجام هر پژوهشی ، ضمن تعریف و تشریح دقیق مساله و دغدغه مورد نظر پژوهش، لازم است تا مفاهیم، اصطلاحات، متغیرهای پژوهش دقیقا مورد مطالعه قرار گیرد و بنیان‏های نظری مساله پژوهش شناسایی شود.. به عبارتی، لازم است ادبیات مرتبط با زمینه پژوهش مورد مطالعه قرار گیرد. اتکای ماهوی برخی از موضوعات پژوهشی، خصوصا در پژوهش‌های علوم انسانی به سوابق و پیش زمینه‌های تاریخی تحقیق، ایجاب می‌کئد که محقق قبل از طرح بحث اصلی خود، به پیش زمینه‌های تحقیقی موضوع بپردازد. این پژوهش به دوبخش مبانی نظری و بخش پیشینه تقسیم شده است:

## 2-1- نظریه کنش متقابل

نظریه کنش متقابل نمادین نیز مانند دیگر نظریه‌های عمده جامعه‌شناختی، چشم‌انداز بسیار گسترده‌ای را باز می‌نماید. نظریه‌های جورج هربرت مید و از آن کم‌تر، چارلز هورتون کولی و دیلیو. ای. توماس، شیرازه اصلی این نظریه را فراهم کرده‌اند ولی چشم‌اندازهای آشکارا متفاوت‌تر دیگری نیز در سال‌های اخیر به این نظریه راه یافته‌اند. نظریه سنتی کنش متقابل نمادین با افکار هربرت بلومر مشخص می‌شود، ولی انواع دیگری از جمله رهیافت علمی‌تر مانفورد کون، رهیافت نمایشی اروین گافمن و شاید روش‌شناسی مردم نگارانه و پدیده‌شناسی، نیز در این مقوله جای می‌گیرند (ریترز، ۱۳۸۹)، نظریه کنش متقابل نمادین ادعا می‌کند که واقعیت‌ها بر پایه نمادها بنا نهاده شده است و اساس این تئوری بر پایه نماد و معنا است. این نظریه توضیح می‌دهد که معناها در کنش متقابل دوطرفه افراد در محیط اجتماعی شکل می‌گیرد و بر این سؤال تأکید می‌کند که «چه نمادها و معناهایی از کنش متقابل میان مردم به وجود می‌آید؟» (2009,Aksan et al) تمرکز کنش متقابل گرایی نمادین روی زندگی روزمره است. همان‌گونه که از نامش بر می‌آید، تمرکز مشخص نظریه روی کنش متقابل (و نیز کنش و مردم به‌عنوان عامل‌ها و نمادهایی (و معنی آن‌ها) است که در آن نهفته‌اند. نظریه کنش متقابل نمادین بیش از هریک از رویکردهای نظری دیگر به فرد فعال و خلاق اهمیت می‌دهد. پس از مید این نظریه توسط بسیاری از نویسندگان دیگر توسعه بیشتری یافته و در آمریکا رقیب اصلی دیدگاه کارکردگرا بوده است. همانند ساختگرایی، نظریه کنش متقابل نمادین از توجه به زبان سرچشمه می‌گیرد، اما مید آن را در راستایی متفاوت توسعه می‌دهد (گیدنز، ۱۳۸۶). سه رهیافت برای این نظریه می‌توان برشمرد: رهیافت سنتی که با افکار مید و بلومر مشخص می‌شود، رهیافت علمی که توسط ماتفورد کون و به دنبال آن کارل کوچ مطرح گردید که از شیوه‌های کمی به‌جای روش‌های مشارکتی همدلانه - که مورد تأکید بلومر بود - در تحقیقات استفاده می‌کردند و رهیافت نمایشی که توسط گافمن مطرح گردید (ریتزر، ۱۳۸۹).

در نظریه کنش متقابل نمادین فرض بر این است که انسان‌ها در فراگرد کنش متقابل اجتماعی به‌گونه‌ای نمادین معناهایی را به دیگران انتقال می‌دهند و دیگران این نمادهای معنی‌دار را تفسیر می‌کنند و بر پایه تفسیرشان از این نمادها واکنش نشان می‌دهند. بنابراین، تفسیرهای ذهنی ما از جهان تا حد زیادی تعیین کننده رفتار ماست (انواری، ۱۳۹۰). به‌طور کلی نظریه کنش متقابل نمادین بر شیوه ساخته شدن دنیاهای نمادین توسط دارندگان فرهنگ تأکید می‌کند. در این نظریه فرهنگ ساختاری متصلب نیست، بلکه فرآیندی مداوم از شدن است. در این نظریه فرهنگ چون نماد و نشانه تعبیر شده است. محور اندیشه مکتب کنش متقابل نمادین شیوه مشاهده و فهم درونی کنشگران فرهنگ است تا از نقطه نظر دارندگان آن فرهنگ، آفرینش و آشکار شدن فرهنگ را درک کنند (آزاد ارمکی، ۱۳۹۳). نظریه کنش متقابل نمادین بیان می‌کند که افراد در ارتباط با یکدیگر عمل می‌کنند و موجب ساختن عمل یکدیگر می‌شوند، از نظر دانشمندان این مکتب، ارتباطات و معنی کاملاً جنبه اجتماعی دارد و معنی از طریق تعامل در گروه‌های اجتماعی خلق و تداوم می‌یابد. کنش متقابل نمادین نظریه‌ای است که بر اهمیت ارتباطات نمادین، یعنی انواع اداها، اطوارها، ژست‌ها، نمادها و مهم‌تر از همه زبان تأکید می‌کند، این ارتباطات نمادین در واقع، در رشد فرد و جامعه نقش کلیدی دارند. ریشه‌های عمده تاریخی وضعیت ذهنی دیدگاه‌های خرد دو نقطه مبدأ دارد که یکی مثبت و دیگری منفی است. مبدأ مثبت در سلسله‌ای از تأثیرات ارثی جای دارد. دفاع وبر از verstehen ادرک) مجوز معتبری در اختیارمان می‌نهد زیرا بر مرکزیت معنا در کنش اجتماعی تأکید دارد (اسمیت، ۱۳۹۱). توماس لاکمن در زمینه پیوند جامعه‌شناسی و فلسفه - به‌ویژه پدیدارشناسی در عصر حاضر، به نقش اساسی وبر و مید اشاره می‌کند. و بر توانست با طرح مسئله تفسير رفتارهای معنادار در جامعه به بسیاری از سردرگمی‌ها پایان بخشد. او مسئله دخالت عامل انسانی در شکل‌گیری موضوع علوم اجتماعی را از نظر روش‌شناسی روشن ساخت و بدین ترتیب توانست میان مثبت‌گرایی علوم طبیعی و تاریخی گری ایده آلیسیتی رشته‌های علوم انسانی، میانجی‌گری کند. (توسلی، ۱۳۸۰).

 مبدأ منفی نظریه خرد، واکنش خصمانه‌ای است که نسبت به کارکردگرایی پارسونزی ابراز شده است. پارسونز شیوه‌ای از تحلیل را پیشنهاد می‌کرد که در آن بر حفظ نظم اجتماعی توسط نظام‌ها، و نه عاملان، تأکید می‌شد، از اواسط دهه ۱۹۵۰ به بعد خرده نظریه تدریجاً راه خود را از الگوی پارسونزی جدا کردند و کوشیدند توضیح دهند که چه طور نظم اجتماعی می‌تواند محصول کنش‌های متقابل باشد. (اسمیت، ۱۳۹۱) نظریه کنش متقابل نمادین پس از مید توسط بسیاری از نویسندگان دیگر توسعه بیشتری یافته و در آمریکا رقیب اصلی دیدگاه کارکردگرا بوده است. این نظریه بر سر عمل اجتماعی می‌ماند و اگرچه ساختارهای اجتماعی را به‌عنوان ساختارهای متشکل از انواع نقش تلویحاً به همان ترتیبی می‌بیند که پارسونز می‌دید اما کار تحلیل را منحصر به سطح نظام‌ها نمی‌کند. نظریه مبادله نمادین نیز همچون نظریه انتخاب عقلانی ناظر به واحد عمل است ولی توجه اصلی آن بیشتر بر ساختن معانی است که اولویت‌های فرد به اعتبار آن‌ها ابراز می‌شوند که از حیث انتخاب فرد از بین اولویت‌هایش (کرایب، ۱۳۷۸).

 به‌طور کلی دیدگاه کنش متقابل نمادی، بر پویایی کنش متقابل اجتماعی بین فرد و جامعه و نتایج این فرایند تأکید دارد. نخستین جامعه‌شناس آلمانی که به جریان کنش متقابل توجه کرد و آن را اجتماع‌پذیری» نامید گئورگ زیمل بود، به اعتقاد وی ساخت‌های اجتماعی مانند طبقه، دولت، خانواده و دین در نهایت بازتاب کنش متقابل ویژه میان مردمند، دیدگاه زیمل، به‌صورت گرایی اشتهار یافت و در روان‌شناسی اجتماعی آمریکا تأثیری بسزا داشت؛ و به‌تدریج در ایجاد مکتب متقابل نمادی مؤثر افتاد (توسلی، ۱۳۸۰). دو ریشه فکری مهم کارمید به‌طور خاص و نظریه کنش متقابل نمادین به‌طور عام، فلسفه عمل‌گرایی و رفتارگرایی روان‌شناختی است (ریتزر، ۱۳۸۹). مید رفتارگرایی و عمل‌گرایی را به مکتب «کنش متقابل اجتماعی» و سپس بلومر (۱۹۳۷) مکتب اخیر را به «کنش گرایی متقابل نمادی» ارتقاء دادند و بر این اساس دیدگاه تازه‌ای در جامعه‌شناسی ارائه گردید (توسلی، ۱۳۸۰).

## 2-1-1- عمل‌گرایی

 عمل‌گرایی موضع فلسفی گسترده‌ای است که می‌توان از درون آن چند جنبه را که بر جهت‌گیری جامعه‌شناختی رو به توسعه مید مؤثر بودند، بیرون کشید. نخست این‌که، به نظر عمل‌گرایان واقعیت راستین به‌صورت «حاضری و آماده» در جهان واقعی وجود ندارد؛ بلکه در حین عمل ما در جهان و در رابطه با جهان به‌گونه‌ای فعالانه آفریده می‌شود. دوم آن که انسان‌ها دانششان درباره جهان را با چیزی به خاطر می‌آورند و بر مبنای چیزی استوار می‌کنند که سودمندی آن برای آن‌ها اثبات شده باشد. آن‌ها آن چه را که دیگر در عمل مؤثر نباشد» احتمالاً تغییر می‌دهند. سوم این‌که آدمیان «شناخته‌های اجتماعی و فیزیکی فراروی شان را در جهان بر حسب سودمندی آن‌ها برای خودشان تعریف می‌کنند. سرانجام آن که اگر خواسته باشیم کنشگران را بشناسیم باید شناختمان را بر آن چه که آن‌ها عملاً در جهان انجام می‌دهند استوار سازیم. سه نکته برای کنش متقابل گرایی نمادین تعیین کننده هستند:

 (۱) تمرکز بر کنش متقابل بین کنشگر و جهان؛

 (۲) در نظر گرفتن کنشگر و جهان به‌عنوان فرآیندهای پویا و نه ساختارهای ایستا

 (۳) اهمیت بسیار قائل شدن به توانایی کنشگر برای تفسیر جهان اجتماعی (ریتزر، گودمن، ۱۳۹۰).

 نکته آخری در آثار عمل‌گرایانه و فلسفی جان دیویی، بیشتر از همه نمایان است، دیویی ذهن را به‌عنوان یک چیز یا ساختار در نظر نمی‌گرفت، بلکه آن را فراگردی فکری می‌دانست که مراحل گوناگونی را در بر می‌گیرد. این مراحل عبارت‌اند از، تعریف شناخته‌ها در جهان اجتماعی، تعیین خطوط اصلی شیوه‌های احتمالی رفتار، تصور پیامدهای راه‌های دیگر کنش، حذف کردن احتمال‌های بعید و سرانجام، برگزیدن شیوه بهینه کنش، این تأکید بر فراگرد فکری، در تحول نظریه کنش متقابل نمادین بسیار تأثیر داشته است (ریتزر، ۱۳۸۹).

### 2-1-1-1- شاخه‌های عمل‌گرایی

* **واقع‌گرایی فلسفی (وابسته به مید):** واقع‌گرایان اجتماعی بر جامعه و این امر تأکید می‌ورزند که جامعه چگونه فراگردهای ذهنی فرد را می‌سازد و نظارت می‌کند. از این دیدگاه، کنشگران به‌جای آن که عاملان آزادی باشند، شناخت‌ها و رفتارهایشان تحت نظارت اجتماع گسترده‌تر قرار دارد.
* **عمل‌گرایی تسمیه گرایانه (وابسته به دیویی و جیمز):** موضع تسمیه گرایانه این است که هرچند پدیده‌های سطح کلان وجود دارند، اما بر آگاهی و رفتار افراد، اثر مستقل و تعیین کننده‌ای ندارند. این دیدگاه، افراد را از نظر وجودی عاملان آزادی می۔ انگارد که هنجارها، باورها و نقش‌های اجتماع را بر حسب منافع شخصی و طرح‌های لحظه‌ای‌شان، می‌پذیرند، رد می‌کنند، تعدیل می‌نمایند و با تعریف می‌کنند.

به نظر دیوید لوییس و ریچارد اسمیت، نظریه کنش متقابل نمادین بیشتر تحت تأثیر رهیافت تسمیه گرایانه شکل گرفت و حتی با واقع‌گرایی فلسفی ناسازگار است. با توجه به این تمایز مید به جبهه واقع‌گرایان بیشتر می‌خورد و بهتر است که هربرت بلومر را یک تسمیه گرا بدانیم چرا که از نظر او معانی تمادها کلی و عینی نیستند، بلکه جنبه‌ای فردی و ذهنی دارند، زیرا این معانی به‌وسیله پذیرندگان نمادها و بر حسب تفسیری که از این نمادها می‌کنند، به نمادها نسبت داده می‌شود (ریتزر، ۱۳۸۹).

## 2-1-2- رفتارگرایی

 چنانکه اشاره شد، کنش متقابل نمادین، تحت تأثیر مکتب رفتارگرائی قرار داشته است. مکتب رفتارگرایی در روانشناسی برای مدتی طولانی از اقبال فراوانی برخوردار بوده است. گرایش اساسی رفتارگرایان اولیه این بود که پدیده‌های روانی انسان را به رفتارهای ناشی از حیات زیستی او برگردانده و اساس حیوانی برای آن قائل شود. از نظر اینان روانشناسی جمعی به روانشناسی فردی برمی گردد که اساس «غریزی» با صورت «بازتاب» شرطی دارد (مهدوی، ۱۳۷۶).

 مید تحت تأثیر رفتارگرایی روان‌شناختی نیز قرار داشت. مید علاقه اصلی‌اش را رفتارگرایی اجتماعی نامیده بود تا آن را از رفتارگرایی بنیادی جان بی. واتسن متمایز سازد. رفتارگرایان بنیادی پیرو واتسون، با رفتارهای مشاهده پذیر افراد سر و کار داشتند، تأکید آن‌ها بر محرک‌هایی بود که واکنش‌ها و رفتارهای افراد را تحریک می‌کنند. آن‌ها فراگرد ذهنی پنهانی را که در فاصله زمانی یک تحریک و واکنش رخ می‌دهد، یا انکار می‌کنند و یا چندان اهمیتی برای آن قائل نمی‌شوند، مید اهمیت رفتار مشاهده پذیر را می‌پذیرفت، ولی این را نیز احساس می‌کرد که رفتارگرایان بنیادی وجود جنبه‌های پنهانی رفتار را نادیده می‌گیرند، مید درصدد برآمد که علم تجربی رفتارگرایی را به این جنبه‌های پنهانی رفتار - یعنی آنچه که در فاصله میان یک محرک و واکنش رخ می‌دهد - بسط دهد.

 مید و رفتارگرایان بنیادی در مورد رابطه میان رفتار انسانی و حیوانی، تیز اختلاف‌نظر داشتند. در حالی که رفتارگرایان بنیادی گرایش به این داشتند که میان انسان‌ها و حیوان‌ها تفاوتی قائل نشوند، مید می‌گفت که میان رفتار این دو تفاوتی مهم و کیفی وجود دارد، مید علت اصلی تفاوت انسان با حیوان را در این می‌داند که انسان دارای ظرفیت‌هایی ذهنی است که به او اجازه می‌دهد تا در فاصله میان محرک و واکنش، با استفاده از زبان تصمیم بگیرد که چه واکنشی باید نشان دهد. چارلز موریس در مقدمه‌اش بر ذهن خود و جامعه، سه تفاوت بنیادی میان مید و واتسون تشخیص داد. نخست آن که میده واتسون را به این متهم کرد که رفتار را از زمینه اجتماعی گسترده‌ترش جدا ساخت، مید می‌خواست رفتار را به‌عنوان بخش کوچکی از جهان اجتماعی گسترده‌تر در نظر بگیرد. دوم آن که، مید واتسون را متهم کرد که علاقه‌ای به بسط رفتارگرایی به فراگردهای ذهنی ندارد. واتسون از آگاهی کنشگر و فراگردهای ذهنی، ادراکی نداشت. مید بسط اصول رفتارگرایی واتسون به فراگردهای ذهنی، را رسالت خود می‌دانست. سرانجام این‌که چون واتسون ذهن را رد می‌کرد، مید او را به‌عنوان کسی در نظر می‌گرفت که تصویری عروسکی و انفعالی از کنشگر دارد. اما خود مید تصویر پویاتر و خلاق‌تری از کنشگر داشت. (ریتزر، ۱۳۸۹)

## 2-1-3- فرضیات نظریه کنش متقابل نمادین

موجزترین صورت‌بندی فرضیات کنش متقابل نمادین را هربرت بلومر به دست داده است:

1. عمل انسان‌ها نسبت به چیزها بر پایه معنایی است که چیزها برایشان دارند.
2. این معانی محصول مبادله اجتماعی در جامعه انسانی است.
3. این معانی در جریان فرآیند مبادله که هر فرد ضمن سر و کار خود با علائم یا نشانه‌ها به کار می‌برد جرح، تعديل و اصلاح می‌شوند، این فرضیات کم و بیش منطبق با سه بخش کتاب ذهن، خود و جامعه اثر مید است (کرایب، ۱۳۷۸).

## 2-1-4- اصول و مبانی نظریه

تعدادی از مهم‌ترین فرض‌ها و اصول زیر بنایی این نظریه عبارت‌اند از:

* اول، مردم نسبت به چیزها کنش انجام می‌دهند، اما آن‌ها این کار را بر اساس معنی‌هایی که آن چیزها برایشان دارند، انجام می‌دهند. بنابراین، ما نسبت به پرچم آمریکا، مثلاً ادای احترام کردن، بر اساس معنی‌ای که این پرچم برای ما (وطن ما) دارد کنش می‌کنیم و نه صرفاً به دلیل ویژگی‌های فیزیکی آن، همچنین این بدین معناست که سایر مردم می‌توانند نسبت به آن با روش‌های دیگر (مثلاً سوزاندن یا خدشه‌دار کردن آن) کنش نمایند، چون آن معنی‌های دیگری (نماد امپریالیسم آمریکا برای آن‌ها دارد.
* دوم، این معنی‌ها از کنش متقابل ما با سایر مردم ریشه می‌گیرند. بنابراین، ما ممکن است به واسطه کنش‌های متقابل در مدرسه درباره این پرچم به‌عنوان یک نماد مثبت آموخته باشیم، در حالی که دشمنان ایالات متحده ممکن است به‌واسطه‌ی کنش‌های متقابل با گروه‌های انقلابی، نمادهای خودشان را آموخته باشند.
* سوم، مردم صرفاً معنی‌هایی را که از طریق کنش متقابل اجتماعی می آموزنده درونی نمی‌کنند، بلکه آن‌ها همچنین قادرند آن معنی‌ها را از طریق یک فرآیند تفسیری تعديل نمایند. بنابراین در حالی که فردی ممکن است آموخته باشد پرچم آمریکا را به‌عنوان یک نماد مثبت ببیند، اما نارضایتی از مثلاً سیاست‌های خارجی آمریکا ممکن است موجب شود او در خصوص این پرچم دست به تفسیر مجدد بزند و نسبت به آن و آنچه این پرچم نماد آن است احساسات کمتر مثبت یا حتی منفی‌ای را داشته باشد.
* چهارم، مردم بر عکس سایر حیوان‌ها در خصوص توانایی استفاده و اتکا به این نمادها منحصر به فرد هستند. در حالی که سایر حیوان‌ها به‌صورت مستقیم و کورکورانه نسبت به محرک‌ها واکنش نشان می‌دهند، مردم قادرند به آن‌ها معنی ببخشند (آن‌ها را به نمادها تبدیل کنند و بعد بر اساس آن معنی کنش یا عمل نمایند. به سخن دیگر، سایر حیوانات به‌صورت غریزی نسبت به مصداق‌ها یا اشیا واکنش نشان می‌دهند، در حالی که ما از طریق معنی آن‌ها می‌اندیشیم. بنابراین یک حیوان گرسنه ممکن است یک قارچ سمی را بخورد، اما ما قادر خواهیم بود از طریق این حقیقت بیندیشیم که بهتر است آن را نخوریم، چون آن سمی است.
* پنجم، مردم از طریق کنش متقابل اجتماعی، به‌ویژه در سال‌های نخستین با اعضای خانواده و بعد در مدرسه، انسان می‌شوند ما باقابلیت‌هایی برای انسان شدن متولد می‌شویم، اما این پتانسیل‌ها فقط از طریق کنش متقابل انسانی بالفعل می‌شوند. بنابراین کودکان وحشی پرورد - آناتی که در حیات وحش توسط حیوان‌ها پرورش می‌یابند. نمی‌توانند انسان شوند، اما وقتی‌که نجات می‌یابند و کنش متقابل با سایر انسان‌ها را شروع می‌کنند، شروع به انسان شدن می‌کنند.
* ششم، همان‌گونه که جورج هربرت مید روشن می‌سازد مردم صاحب آگاهی، قادرند درباره‌ی خودشان و کاری که انجام می‌دهند ژرف‌اندیشی نمایند و بنابراین قادرند کنش‌ها و کنش‌های متقابل خود را شکل دهند. پس، در اصطلاح‌های مید، مردم نحوه‌ی کنش متقابل با شناخته‌ها با مصداق‌ها در جهانمان را تعیین می‌کنند. این امر یک مقیاس بزرگی از خودمختاری در زمینه‌ی کنش‌هایمان را به ما می‌بخشد، اما بی‌شک ما در زمینه‌ی انجام کارهایی که مورد دلخواهمان است به‌صورت کامل آزاد نیستیم قید و بندهای بیرونی زیادی در خصوص کنش‌های ما وجود دارند
* هفتم، وقتی مردم در و نیز نسبت به موقعیت‌ها عمل می‌کنند، هدف‌هایی دارند. ما موقعیت‌ها را تعریف می‌کنیم و به آن‌ها معنی می‌دهیم و بعد نسبت به آن‌ها عمل می‌کنیم.

ما هدف‌هایی را انتخاب می‌کنیم و بعد نسبت به آن‌ها عمل می‌کنیم. هشتم، ما می‌توانیم جامعه را متشکل از مردمی در نظر بگیریم که با هم کنش متقابل اجتماعی دارند. بنابراین، جامعه یک موجود سطح کلان مجزا از مردم نیست. مردم جامعه را ایجاد می‌کنند، جامعه کنش مشترک مردم است (رتیز، ۱۳۹۲). در نظریه کنش متقابل نمادین فرض بر این است که انسان‌ها در فراگرد کنش متقابل اجتماعی به‌گونه‌ای نمادین معناهایی را به دیگران انتقال می‌دهند و دیگران این نمادهای معنی‌دار را تفسیر می‌کنند و بر پایه تفسیرشان از این نمادها واکنش نشان می‌دهند (انواری، ۱۳۹۰).

## 2-1-5- بررسی پاره‌ای از دیدگاه‌های صاحب‌نظران

### 2-1-5-1- چارلز هورتون کولی

 کولی نوشت که «خود و جامعه دو پدیده همزاداند». همین تأکید بر پیوند ارگانیک و گسست ناپذیر خود و جامعه، موضوع اصلی بیشتر نوشته‌های کولی را تشکیل می‌دهد (کورز، ۱۳۹۰). کولی در کتاب «طبیعت انسانی و نظم اجتماعی» می‌نویسد:

یک انسان مجزا و منفرد، چیزی نیست جز نوعی تجربه انتزاعی ناشناخته، به همین ترتیب جامعه نیز اگر مجزا از افراد آن در نظر گرفته شود، یک تجربه انتزاعی ناشناخته است ».

**ذهن " از نظر کولی**

 از نظر کولی ذهن پدیدهای اجتماعی است که در پویش اجتماعی تکوین می‌یابد. طی این پویش ذهن همراه با رشد تجربیات افراد، غنی‌تر گشته توسعه می‌یابد. بدین ترتیب وی ذهن را چیزی بیش از سیم‌های کارکردی سیستم اعصاب می‌داند. از نظر کولی، ذهن صرفاً پدیدهای زیستی و اندامی نیست بلکه پدیده‌ای است که در روند تجربیات اجتماعی افراد شکل پذیرفته، توسعه می‌یابد و غنی‌تر می‌شود. ذهن مخزنی است از صورت‌ها و تجربیات زندگی که توسط نیروی تفکر و آگاهی، به شکلی طبقه بندی شده است که قادر به کنترل تحریکات و اعمال بشری است

**خود از دیدگاه کولی**

 خود از نظر کولی سیمای درونی شخصت و مرکز و کانون ذهن است که دارای دو وضعیت است:

1. وضع ذهنی «خود» که من فاعلی تشکیل دهنده آن است.
2. وضع عینی «خود» یا من برتر یا من مفعولی که جنبه اجتماعی خود است.

 خود ذهنی، عکس‌العمل آگاهانه تحریک است و آگاهی هر شخص را متجانس می‌کند. خود ذهنی بخشی از خود است که در تلاش يافتن عکس‌العمل «خود آیینه‌ای» خویش در پاسخ‌های دیگر مردم است، در حالی که خود عینی کاملاً جنبه اجتماعی دارد و وابسته به اجبار اجتماعی و قوانین اخلاقی و انتظارات دیگران است (توسلی، ۱۳۸۰). مفهوم «خود آینه‌ای» یا «خود آیینه سان» از سه عنصر اصلی ساخته می‌شود:

* تصور حضور ما برای سایر اشخاص؛ ظاهر ما به چشم دیگری چگونه می‌نماید.
* تصور قضاوت آن‌ها از حضور ما؛ داوری او درباره‌ی ما چیست.
* برخی اقسام «خود- احساسی» نظر غرور، فخر یا خرسندی؛ چه احساسی از خود برای ما پدید می‌آید، غرور یا سرشکستگی.

در واقع به نظر کولی هر انسانی در ذهن دیگری حضور دارد و همین درک حضور سبب می‌شود که هر فرد اجتماعی خویشتن را ادراک یا احساس کند و رفتار خود را بر اساس همین حضور در ذهن دیگران تعیین کند و جهت دهد و یا انعکاسی با آیینه‌ای است که دیگران در آن منعکس‌اند (توسلی، ۱۳۸۰). به نظر کولی، خود نخست فردی و سپس اجتماعی نمی‌شود، بلکه از رهگذر یک نوع ارتباط دیالکتیکی شکل می‌گیرد. آگاهی یک شخص از خودش، بازتاب افکار دیگران درباره خودش است؛ پس به هیچ روی نمی‌توان از خودهای جداگانه سخن به میان آورد (کوزره ۱۳۹۰)، خود از رهگذر یک رابطه دیالکتیکی میان فرد و جامعه در طی یک فراگرد اجتماعی شکل می‌گیرد.

**فرد و نهاد از نظر کولی**

 کولی می‌گوید یک شخص تنها با تربیت شدن و جذب کرد بخشی از نهاد در خودش به یک نهاد وارد می‌شود. به‌عنوان مثال، کولی از بخش قانونی و حقوقی یک وکیل، بخش کشیشی اعضا کلیسا و بخش تجاری یک بازرگان یاد می‌کند. وی نهاد اجتماعی را از سایر پدیده‌های اجتماعی منفک می‌داند و از بعد ذهنی به این مسئله می‌نگرد و پدیده اصلی اجتماعی خویش را در گروه‌های نخستین» که یک طبیعت مشخص انسانی توسعه یافته است می‌یابد (توسلی، ۱۳۸۰).

**گروه نخستین**

 تأکید کولی بر کلیت زندگی اجتماعی، توجهش را به تحلیل آن گروه‌بندی‌هایی منعطف ساخته بود که او آن‌ها را در پیوند دادن انسان با جامعه‌اش و ادغام افراد در ساختمان اجتماعی، عوامل اساسی می‌دانست. مهم‌ترین گروه‌هایی که در آن‌ها همبستگی‌های نزدیک ویژه گروه نخستین می‌توانند کاملاً پرورده شوند، خانواده، گروه‌های همبازی و همسایگی است. کولی معتقد بود که این گروه‌ها برای پیدایش همکاری و همیاری بشری مناسب‌ترین زمینه‌های کلی را فراهم می‌سازند. در این گروه‌ها، انسان‌ها برای دستیابی به بیشترین نفع همگانی، تمایلات فردگرایانه شان را به حداقل می‌رسانند و با حلقه‌های همدردی و محبت با هم نوعانشان پیوندی پایدار برقرار می‌سازند. گروه نخستین بیشتر بر همبستگی عام اعضایش وابسته است تا بر مبادله خدمات یا منافع خاص، گروه نخستین، بستر پرورش محبت و همدردی انسانی است و با حالت بی‌تفاوت و غیرشخصی و غیرعاطفی انواع دیگر روابط اجتماعی تضاد دارد.

 در اندیشه کولی، مفهوم‌های خود آینه‌شان و گروه نخستین، در هم بافته‌اند. حساسیت نسبت به اندیشه دیگران را تنها می‌توان در کنش‌های متقابل و نزدیک و صمیمانه گروه‌های نخستین پرورش داد. در همین گروه‌های نخستین است که ماهیت انسانی پدید می‌آید. انسان با این ماهیت زاده نمی‌شود. شخص نمی‌تواند این ماهیت را جز از طریق همیاری با دیگران به دست آورد و انزوا آن را به تباهی می‌کشاند (کوزر، ۱۳۹۰).

 کولی از گروه‌های نخستین به‌عنوان منابع زندگی نه فقط برای فرد، بلکه برای نهادهای اجتماعی» سخن می‌گوید. گروه‌های نخستین با رشد و گسترش و متبلور شدن، منابع اصلی برای ایجاد نهادهای اجتماعی شمرده می‌شوند (توسلی، ۱۳۸۰).

**درون‌نگری (فهم) همدلانه**

 از نظر کولی بررسی کنش‌های انسانی باید معناهایی را در بر گیرد که کنشگران برای موقعیت اجتماعی‌شان قائل‌اند (مانند وبر). وظیفه جامعه‌شناس بررسی فراگردهای ذهنی متناسب با رفتارهای مربی انسان است و روش جامعه‌شناسان فهم همدلانه انگیزه‌ها و سرچشمه‌های کنش انسانی با خود را بجای کنشگران گذاشتن، است. روش درون‌نگری همدلانه روشی است برای بررسی و تحلیل آگاهی و شناخت معناها و انگیزه‌های رفتار اجتماعی.

### 2-1-5-2- جورج هربرت میدا

هرچند اصطلاح «کنش متقابل نمادین» را اولین بار بلومر در سال ۱۹۳۷، یعنی ۶ سال بعد از مرگ مید مطرح کرد و این نظریه در زمان مید هنوز به‌طور منسجم و مدون مطرح نشده بود، اما مهم‌ترین اندیشمند وابسته به مکتب شیکاگو و نظریه کنش متقابل نمادین، نه یک جامعه‌شناس بلکه فیلسوفی به نام جورج هربرت مید بود که تدریس فلسفه را در دانشگاه شیائو در سال ۱۸۹۴ به دعوت دوستش جان دیویی آغاز کرد. جان دیویی درباره‌ی او گفته است، او «اصیل‌ترین مغز فلسفی در نسل اخیر آمریکا» بود. مید که هرگز درجه دانشگاهی بالاتر از لیسانس نگرفت، درس روانشناسی اجتماعی‌اش دانشجویان بسیاری را به‌ویژه از رشته‌های روانشناسی و جامعه‌شناسی به کلاسش کشانده بود. هربرت بلومر گفته است که این برایش پیوسته عجیب بوده است که چرا دانشجویانی که سر کلاس‌های مید حاضر می‌شدند و پیوسته از رشته‌های گوناگون بودند. افکار ميد بر بسیاری از دانشجویان دانشگاه شیکاگودر دهه ۱۹۲۰ تأثیر ژرف و عمیقی گذاشته بود، به‌گونه‌ای که همین دانشجویان یادداشت‌هایی را که از درس‌های مید برداشته بودند پس از مرگش به نام خود او در قالب کتاب «خود، ذهن و جامعه» منتشر کردند. در حالی که بیشتر نظریه‌پردازان، بیشترین آوازه‌شان را به خاطر انتشار آثارشان در زمان حیات به دست آورده‌اند اما شهرت مید در زمان حیاتش، بیشتر به خاطر آموزش‌هایش به‌صورت شفاهی بود تا نوشته‌هایش. به گفته یکی از دانشجویانش، «گفتگو بهترین وسیله‌اش بود و نوشتن برایش وسیله ضعیف و درجه دوم بود.» برای مید به روی کاغذ آوردن افکارش بس دشوار بود و از این‌که نمی‌توانست جریان فکری سریعش را به‌روشنی به روی کاغذ آورد، گاه چشمانش پر از اشک می‌شد. مید تنها می‌توانست از طریق جریان زنده گفتگو و آواهای معنی‌دار، تجربه اصیل خود را دقیقاً به دیگران انتقال دهد (کوزر، ۱۳۹۰).

از دیدگاه میده واحد تحلیل رفتار، کنش اجتماعی است که داری ابعاد آشکار و پنهان است. مید زبان را مبنای کنش متقابل اجتماعی و حرکات و اشارات را اجزای اصلی زبان می‌داند. وی می‌گوید: حرکات و اشارات بخشی از کنش اجتماعی است که نشانه آن بخش‌هایی است که هنوز رخ نداده است. او حرکات و اشارات را نشانه‌های مقدماتی کنش‌هایی که در پیش است یا وسیله‌ی بیانی کاهش تنش می‌داند (لارسن، ۱۳۷۷).

مید یک نظریه روان‌شناختی - اجتماعی را به جامعه‌شناسی آمریکا ارائه داد و سعی کرد اصول رفتارگرایی را به عرصه تحلیل ذهن بسط دهد (اتواری، ۱۳۹۰). مید در ذهن خود و جامعه، کارش را با این فرض رفتارگرایانه واتسون آغاز می‌کند که روانشناسی اجتماعی با فعالیت مشاهده پذیر سرو کار دارد- یعنی کنش و کنش متقابل اجتماعی، اما بر خلاف واتسون و رفتارگرایان سنتی‌تر، مید رفتارگرایی را در دو جهت ذهن و جامعه بسط می‌دهد. پس ما در اینجا با دو نوع رفتارگرایی سروکار داریم، یکی رفتارگرایی واتسونی که سنتی، روان‌شناختی، تقلیل‌گرا یا «بنیادی» است، و دیگر رفتارگرایی اجتماعی که مید آن را برای حل مسائل چشم‌انداز واتسونی، ساخته و پرداخته کرده. مید استدلال می‌کند رفتارگرایی روان‌شناختی که ریشه در روان‌شناسی جانوری دارد، از ابعاد داخلی (ذهنی) و خارجی (اجتماعی) رفتار چشم‌پوشی می‌کند. رفتارشناسان جانوری واقعاً نمی‌توانند از ذهن یک موش سر در بیاورند اما، جامعه‌شناسان می‌توانند فراگردهای ذهنی انسان را درک کنند

**عمل**

مید در بحث راجع به پایه‌ای‌ترین عنصر در نظام نظری خود - عمل - به رفتارگرایی روان‌شناختی بسیار نزدیک می‌شود، اما او مردم را به‌عنوان افراد درگیر در پاسخ‌های خودکار و بی‌اندیشه به‌حساب نمی‌آورد. او چهار مرحله جدایی‌پذیر را در عمل مشخص می‌کند، اما هرکدام با همه مراحل دیگر ارتباط دارند و عمل لزوماً یک توالی پشت سر هم رخ نمی‌دهد،،

1. تکانه: اولین مرحله عمل است که در آن کنشگر به محرک بیرونی (گرسنگی، حیوان خطرناک) واکنش نشان می‌دهد و احساس می‌کند که لازم است کاری درباره آن انجام دهد. (غذا پیدا کند، فرار کند.)
2. ادراک: مرحله دوم عمل است که در آن کنشگر به‌صورت آگاهانه در جستجوی واکنش به محرک‌هایی است که به تکانه و روش‌های رسیدگی به آن مربوط هستند (رتیزر، ۱۳۹۲).
3. دستکاری: مرحله سوم دستکاری است. پس از آن که تکانه خود را بروز داد و شی، ادراک شده، گام بعدی دستکاری شیء یا به‌طور کلی‌تر، اتخاذ کنش در خصوص آن است. انسان‌ها علاوه بر مزیت‌های ذهنی‌شان، از دست‌ها برخوردارند که به آن‌ها امکان می‌دهد اشیاء را بسیار ظریف‌تر از آن چه جانوران پست‌تر قادر به انجام آن هستند، دستکاری کنند. به نظر مید، مرحله دستکاری مکث موقت مهمی را در فرایند مذکور به وجود می‌آورد تا از بروز سریع و بلافاصله‌ی یک پاسخ جلوگیری کند. مکث حاصل از دستکاری شی به انسان‌ها امکان می‌دهد تا درباره پاسخ‌های گوناگون به تعمق بپردازند (ریتزر، گودمن، ۱۳۹۰)
4. اقدام (پایان رسانی): مرحله نهایی عمل است که شامل انجام کنشی است که تکانه‌ی آغازین را ارضا می‌کند. انسان به دلیل توانایی اندیشیدن به عمل بیشتر احتمال دارد که در پایان رسانی موفق باشد، در حالی که حیوان پست‌تر می‌بایست به آزمون و خطای کم اثرتر و کم کارآمدتر متکی باشد (رتیزر، ۱۳۹۲).

**ژست‌ها**.

 در حالی که عمل شامل فقط یک شخص می‌شود، عمل اجتماعی دو یا چند شخص را در بر می‌گیرد. از دیدگاه مید ژست ساز و کار اساسی در عمل اجتماعی و به‌طور کلی در فرآیند اجتماعی است. ژست‌ها حرکت‌های یک طرف (فرد یا حیوان) که به‌عنوان محرک‌هایی برای طرف دیگر عمل می‌کنند، است. هم جانوران پست‌تر و هم انسان‌ها قابلیت انجام ژست‌ها را دارند، به این معنی که کنش یک فرد به‌طور خود به خودی و غیرفکورانه واکنش فرد دیگر را بر می‌انگیزد. ژست یک سگ به‌طور غیرارادی ژست سگ دیگر را بر می‌انگیزد؛ هیچ‌گونه فرآیند فکری از ناحیه سگ‌ها اتفاق نمی‌افتد.

انسان‌ها نیز گاهی اوقات به گفتگوهای غیرفکورانه‌ی ژست‌ها دست می‌زنند. به‌طور مثال هنگامی‌که یک مبارزه به‌طور غیرارادی به کنش‌های مبارز دیگر عکس‌العمل نشان می‌دهد. مید چنین کنش‌های نا آگاهانه را ژست‌های بی‌معنا» می‌نامد؛ آن چه انسان‌ها را از جانوران دیگر متمایز می‌سازد، توانایی‌شان برای کاربرد ژست‌های معنادار» یا آن چیزهایی است که مستلزم تفکر فرد پیش از بروز یک واکنش است.

ژست آوایی از اهمیت ویژه‌ای در بروز ژست‌های معنادار برخوردار است. با وجود این، همه ژست‌های آوایی معنادار نیستند. مثلاً پارس یک سگ برای سگ دیگر معناردار نیست، حتی برخی از ژست‌های آوایی انسان‌ها نیز مثل خرناس کشیدن ممکن است معنادار نباشد، با این همه، بروز همین ژست‌های آوایی به‌ویژه در شکل زبان است که مهم‌ترین عامل در توسعه متمایز زندگی انسانی به شمار می‌رود. (ریترز، گودمن ۱۳۹۰) بیشتر ژست‌های آوایی انسانی معنادار هستند و مهم‌ترین آن‌ها زبان است.

 یک تفاوت عمده بین ژست معنادار جسمانی و آوایی وجود دارد. وقتی ما ژست جسمانی از خود بروز می‌دهیم، نمی‌توانیم ببینیم که چه کار انجام می‌دهیم (مگر این‌که به آیینه نگاه کنیم) اما وقتی یک ژست آوایی از خود بروز می‌دهیم، می‌توانیم همچون فردی که هدف یا مخاطب است آن را بشنویم، بنابراین، آن تا حد زیادی به همان صورت که بر شنونده اثر می‌گذارد بر گوینده نیز اثر می‌گذارد. به‌علاوه، مردم کنترل بسیار بهتری بر حرکت‌های بیانگر صوتی دارند؛ اگر آن‌ها چیزی را که می‌گویند دوست نداشته باشند، می‌توانند آن را متوقف کنند یا در وسط جمله را تغییر دهند. بنابراین، آنچه مردم را از حیوانات پست‌تر متمایز می‌گرداند نه‌تنها توانایی آن‌ها در اندیشیدن درباره‌ی پاسخ پیش از ادای آن است، بلکه کنترل آن چیزی است که انجام می‌دهند (ریترز ۱۳۹۲۰).

**نمادهای معنی‌دار و زبان**

نمادهای معنی‌دار نمادهایی هستند که موجب می‌شوند فرد به همان صورتی پاسخ دهد (لازم نیست همسان باشد که برای استنباط از افرادی طراحی می‌شوند که مخاطب آن‌ها هستند. اشیاء فیزیکی می‌توانند نمادهای معنی‌دار باشند، اما حرکت‌های بیانگر صوتی به‌ویژه زبان، نمادهای معنی‌دار بسیار مهمی هستند (انواری، ۱۳۹۰).

 زبان (یا به‌طور کلی‌تر نمادهای معنی‌دار) پاسخ یکسانی را هم در گوینده و هم در شنونده به دنبال دارد. همچنین زبان توانایی بسیار مهم اندیشیدن و درگیر شدن در فرایندهای ذهنی را برای مردم امکان‌پذیر می‌کند. اندیشیدن و نیز ذهن صرفاً به‌عنوان گفتگویی تعریف می‌شود که مردم با استفاده از زبان خودشان انجام می‌دهند؛ این فعالیت شبیه به گفتگویی است که مردم با سایر مردم دارند. به همین نحو، مید اعتقاد داشت که فرایندهای اجتماعی مقدم بر فرایندهای ذهنی هستند؛ بنابراین نمادهای معنی‌دار و زبان می‌بایست به دلیل وجود ذهن وجود داشته باشند. ذهن به ما اجازه می‌دهد نه‌تنها واکنش‌های یک فرد منفرد، بلکه واکنش‌های کل اجتماع را برای خود فراخوان نماییم.

**ذهن از نظر مید**

 مید ذهن انسان را به‌عنوان یک چیز یا یک پدیده در نظر نمی‌گرفت بلکه آن را همچون یک فراگرد اجتماعی می‌پنداشت، به نظر او، ذهن انسان از ذهن جانوران پست‌تر تفاوتی کیفی دارد. مید در توضیح ذهن جانوران، دعوای یک سگ را به‌عنوان گفتگوی اداها توصیف می‌کرد؛ به این معنا که کنش‌های یک سگ، واکنش‌های سگ دیگری را بر می‌انگیزد. هیچ‌گونه تعمد ذهنی در برخورد دو سگ دخالت ندارد. بیشتر رفتارهای انسان مستلزم دخالت فراگردهای ذهنی تعمدی میان محرک‌ها و واکنش‌ها می‌باشد. در یک دعوای انسانی مشت بلند شده یک طرف دعوا تنها یک ادا نیست بلکه یک نماد معنادار است. این حرکت برای همه ما یک رشته معنایی در بر می‌گیرد. از آن جا که این نماد بر حسب زمينه آن معانی گوناگونی می‌تواند داشته باشد، برای تفسیر آن به ظرفیت‌های ذهنی‌مان نیاز داریم. نمادهای معنی‌دار می‌توانند به‌صورت نمادهای جسمانی یا به یک صورت زبانی تجلی پیدا کنند.

وجود زبان که خود یک نوع محصول اجتماعی است، در تحلیل نهایی به وجود آورنده ذهن است. ذهن را می‌توان به‌عنوان گفتگوی داخلی انسان با خودش از طریق نمادهای معنی‌دار، تعریف کرد. برای مید، نکته اساسی در این فراگرد تعمدی، توانایی پذیرش نقش دیگران در فراگرد کنش متقابل است، ما با قراردادن خود به‌جای دیگران می‌توانیم معنای آن چه را که یک شخص دیگر می‌گوید و انجام می‌دهد بهتر دریابیم. گفتگویی که ما با خود در مورد معنای این ادا می‌کنیم، به نظر مید، جوهر ذهن را تشکیل می‌دهد (ریتزر، ۱۳۸۹).

**خود از نظر مید**

 به نظر مید، انعطاف‌پذیری یا توانایی واکنش نسبت به خود، به همان‌سان که شخص در برابر دیگران واکنش نشان می‌دهد، برای تحویل ذهن در قالب فراگرد اجتماعی، شرطی ضروری به‌حساب می‌آید. بدین معنا، خود، مانند ذهن، یک شناخته عینی نیست بلکه فراگرد آگاهانه‌ای است که ابعاد گوناگونی دارد:

 توانایی واکنش در برابر خود، به همان‌سان که جمع یا دیگری تعمیم یافته، در برابرش واکنش نشان می‌دهند؛

توانایی مشارکت در گفتگوی شخصی با دیگران

 توانایی هوشیاری در مورد آن چه که شخص بیان می‌کند و کاربرد این هوشیاری برای تعیین آن چه که در مرحله بعد باید انجام داد؛

این فراگرد یک فراگرد ناب ذهنی نیست و توانایی‌های مورد نیاز از طریق اجتماعی به دست می‌آید. در این قضیه زبان اهمیت اساسی دارد؛ زیرا به‌وسیله آن می‌توانیم نمادهای معنی‌دار شفاهی را استفاده و تفسیر کنیم. مید به بررسی تکوین مفهوم خود بسیار علاقه‌مند بود. مید تکوین خود را در دو مرحله از رشد کودک جستجو می‌کند، مرحله‌ی بازی ساده: مرحله نخست، مرحله‌ی بازی ساده است؛ در این مرحله است که کودکان یاد می‌گیرند خودشان را جای دیگران بگذارند و از نگاه آن‌ها خود را ببینند. در نتیجه‌ی یک چنین بازی‌های ساده‌ای کودک یاد می‌گیرد که هم شناسا باشد و هم شناخته؛ و بدین ترتیب کودک ساختن مفهومی از خود را آغاز می‌کند، اما این یک خود محدود است؛ زیرا کودک صرفاً می‌تواند نقش‌های دیگران مجزا و جداگانه را ایفا کند، ممکن است کودکان در نقش مامان و بابا بازی کنند و در این فرآیند توانایی خود را در ارزیابی خودشان به‌عنوان پدر و مادر و نیز افراد خاص دیگر توسعه دهند. با وجود این، آن‌ها فاقد مفهومی کلی و سازمان یافته از خودشان هستند.

**مرحله‌ی بازی با قاعد**ه: در حالی کودک در مرحله‌ی بازی ساده نقش دیگران مجزا را ایفا می‌کرد، در مرحله‌ی بازی با قاعده باید نقش همه‌ی افراد دخیل در بازی را اجرا کند و این نقش‌های متفاوت می‌باید رابطه‌ی مشخصی با یکدیگر داشته باشند کودکان در مرحله‌ی بازی ساده کل‌های سازمان یافته‌ای نیستند اما در مرحله‌ی بازی با قاعده است که سازمان‌دهی آغاز می‌شود و شخصیت مشخصی پا به عرصه‌ی ظهور می‌گذارد (ریتزر، گودمن، ۱۳۹۰). کودکان در این مرحله، توانایی به دست آوردن نظر تعمیم‌یافته‌تری درباره موقعیت و خود خویش را پیدا می‌کنند. به تعبیر مید، آن‌ها در این مرحله پذیرش نقش دیگری تعمیم یافته را یاد می‌گیرند.

**دیگری تعمیم یافته:** مجموعه انتظاراتی است که شخص معتقد است دیگران از او دارند. این مجموعه توقعات و انتظارات را هر شخصی با گذاشتن خودش به‌جای دیگران به دست می‌آورد، از طریق فراگردهای نقش‌پذیری و نقش بازی کردن، فرد نسبت به این دیگری تعمیم یافته آگاهی می‌یابد (کوئن، ۱۳۹۲).

عده‌ای نیز رشد خود را در سه مرحله می‌دانند، کالوین جی لارسن می‌نویسد: در طرح مید رشد خود سه مرحله دارد، رشد با تقلید از ادا اطوار افراد مهم شروع می‌شود، پس از تقلید مرحله‌ی بازی ساده مقطعی که کودک نقش‌های گوناگونی را ایفا می۔ کند آغاز می گردد، مرحله‌ی بازی ساده به مرحله‌ی بازی پیچیده مرحله ای که شخص می‌تواند رفتار را منطبق با دیگری تعمیم یافته با انتظار گروهی هم زمان سازد تحول می‌یابد. در مرحله‌ی بازی پیچیده شخص از نقش گیری صحبت می‌کند تا ایفای نقش فرد می آموزد آن چه از او انتظار می‌رود پیش بینی کند و کار درست را در زمان و مکان مناسب انجام دهد الارسن، ۱۳۷۷).

دو عنصر بنیادی خود مورد نظر مید، «من» و «در من» است. اینها چیز نیستند، بلکه فراگردهایی در داخل خود هستند. در من، بخشی از خود است که کنشگر از آن آگاهی دارد و در واقع، چیزی جز همان ملکه ذهن شدن رویکرد سازمان یافته دیگران، یا دیگری تعمیم یافته، نیست، در من، نیروهای سازشگری و نظارت اجتماعی را باز می‌نماید، من، بخشی از خود است که کنشگر از آن آگاهی ندارد؛ ما تنها بعد از وقوع عمل، از آن با خبر می‌شویم، من، واکنش فوری کنشگر است که به در من نهیب میزند و در برابر آن واکنش نشان می‌دهد. خود، محصول رابطه میان من و در من است، من، حس آزادی و ابتکار به انسان می‌بخشد. من همان است که هرگز یکسره قابل محاسبه نیست (ریتزر، ۱۳۸۹).

**جامعه از نظر مید**

 مید جامعه را بصورت پدیده‌ای ارزیابی می‌کند که از کنش‌های متقابل بین افراد ناشی می‌شود. از اینرو جامعه الگوی ساخته شده ای از فعالیتهای هماهنگ افراد است که از طریق کنش متقابل نمادی در بین ایشان به وجود آمده، تداوم یافته و در نهایت دگرگون می‌شود (مطيع، ۱۳۷۰). به نظر مید، جامعه چیزی بیشتر از یک سازمان اجتماعی نیست که ذهن و خود در بطن آن پدید می‌آید و در واقع، مقوله ای ته نشستی است، او جامعه را بیشتر به‌عنوان الگوهای کنش متقابل در نظر می‌گیرد. به همین سان، نهاد را نیز چیزی جز یک رشته واکنش‌های مشترک، نمی انگارد. اهمیت مفهوم مید از جامعه، در این است که جامعه را مقدم بر فرد می‌داند و فراگردهای ذهنی را برخاسته از جامعه در نظر می‌گیرد«ریتزر، ۱۳۸۹). از نظر مید جامعه از طریق فراگرد رایج کنش‌های اجتماعی - ارتباطی و مبادلات اشخاصی که متقابلا به یکدیگر گرایش دارند پدید می‌آید.

### 2-1-5-3- هربرت بلومر

هربرت بلومر در سال ۱۳۹۰ پس از سالها تجربه و تلاش در حضور استاد جرج هربرت مید، سرانجام فارغ التحصیل و مدتها به‌عنوان سخنگوی مکتب رفتارگرایی مید، در شرح نظریات استاد خویش کوشش نمود. وی سرانجام در سال ۱۹۳۷ با نام گذاری عنوان مکتب «کنش متقابل گرائی نمادین» پایه های چشم‌اندازی را پی ریخت که می رفت تا به‌تدریج به یکی از پر گسترش یافته ترین مکاتب آخرین سال‌های قرن بیستم شکل گیرد (تنهایی، ۱۳۸۶)، در حالی که مید می کوشید میان نظریهی نوپای کنش متقابل نمادین و رفتارگرایی تمایز قائل شود، بلومر این نظریه را در نبرد در دو جبهه در نظر می‌گرفت. نخستین جبهه، رفتارگرایی تقلیل‌گرایانه بود که مید را نیز نگران ساخته بود. خطر دیگر از سوی نظریه‌های جامعه‌شناختی پهن دامنه به‌ویژه کارکردگرایی ساختاری، این نظریه را تهدید می‌کرد. به عقیده بلومر، رفتارگرایی و کارکردگرایی ساختاری، هر دو گرایش به تأکید بر عواملی (برای مثال، هنجارها و محرک‌های خارجی دارند که رفتار انسانی را موجب می‌شوند تا آن جا که به بلومر ارتباط دارد، هر دو این نظریه ها آن فراگرد تعیین کننده را ندیده می‌گیرند که کنشگران از طریق آن به نیروهای تأثیرگذار بر آن‌ها و نیز رفتار خودشان، معنی می‌بخشد. بلومر با هر گونه نظریه روان‌شناختی مخالف است که فراگرد معنی ساز کنشگران، یعنی این واقعیت را که کنشگران، خود دارند و به خودشان متکی اند، ندیده می‌گیرد. بلومر با آن نظریه‌های جامعه - شناختی نیز مخالف بود که رفتار انسانی را تعیین شده از سوی نیروهای خارجی پهن دامنه می‌دانند. او در این مقوله، نظریههایی را می گنجاند که بر ساختارهای اجتماعی و عواملی فرهنگی تأکید می‌ورزند همچون، «نظام اجتماعی»، «ساختار اجتماعی»، «فرهنگ»، «جایگاه منزلتی»، «نقش اجتماعی»، «رسم»، «نهاد»، «بازنمود جمعی»، «موقعیت اجتماعی»، «هنجار اجتماعی» و «ارزشها». هم نظریه‌های جامعه‌شناختی و هم نظریه‌های روان‌شناختی، اهمیت معنا و ساخت اجتماعی واقعیت را ندیده می‌گیرند. (ریتزر، ۱۳۸۹).

**نظریه بلومر درباره ساختارهای اجتماعی پهن دامنه**

 به نظر بلومر، جامعه از ساختارهای کلان ساخته نشده است، جوهر جامعه را باید در میان کنشگران و کنش آن‌ها جستجو کرد**.** جامعه بشری را باید مرکب از آدم های عمل کننده دانست و حیات جامعه را باید متشکل از کنش‌های انسان‌ها در نظر گرفت » جامعه بشری همان کنش است و زندگی گروهی در واقع مجموعه ای از فعالیت های جاری است. با این همه، جامعه از مجموعه ای از عملکردهای جداگانه ساخته نشده است. کنشی جمعی نیز وجود دارد که «افرادی را در بر می‌گیرد که خطوط کنش شان را با یکدیگر هماهنگ می‌کنند و شامل افراد مشارکت کننده‌ای می‌شود که نه‌تنها به خود بلکه به همدیگر نیز اشارههای رد و بدل می‌کنند به این همان کنشی است که ميد عمل اجتماعی نامیده بود، ولی بلومر آن را کنش مشترک می خواند.

 به نظر بلومر کنش مشترک پهن دامنه ترین موضوع بررسی به شمار می‌آید. یک کنش مشترک تنها مجموعه ای از عملکردهای فردی نیست بلکه این کنش خصلتی مختص به خود پیدا می‌کند. کنش مشترک برای کنشگران و کنش‌هایشان جنبه‌ای خارجی و الزام آور ندارد، بلکه به‌وسیله کنشگران و کنش‌هایشان ایجاد می‌شود. به عقیده بلومر، بررسی کنش مشترک، قلمرو جامعه‌شناسان است (ریتزر، ۱۳۸۹).

 از این بحث چنین بر می‌آید که کنش مشترک کاملاً انعطاف پذیر است. یعنی جامعه می‌تواند تقریبا هر آن چیزی باشد که کنشگران می خواهند، اما بلومر نمی‌خواست تا این جا پیش برود. او استدلال می‌کند که هر کنش مشترکی باید از نو شکل بگیرد، اما این نکته را نیز تشخیص می‌دهد که این کنش احتمالاً باید «صورتی کاملاً جا افتاده و تکرار شونده» داشته باشد. بیشتر کنش‌های مشترک نه‌تنها الگوهای تکرار شونده ای دارند، بلکه بلومر این نکته را نیز می پذیرد که نظام های معنایی از پیش مستقر شده ای چون فرهنگ و تنظم اجتماعی، یک چنین کنشی را هدایت می‌کنند، چنین می‌نماید که بلومر وجود و اهمیت ساختارهای پهن دامنه را پذیرفته است، با این همه این ساختارها در نظریه کنش متقابل نمادین نقش بسیار محدودی دارند. بلومر غالباً می‌گوید که ساختارهای پهن دامنه فقط چهارچوب هایی اند که جنبه‌های واقعاً مهم زندگی اجتماعی، یعنی کنش و کنش متقابل، درون آن رخ می‌دهند. ساختارهای پهن دامنه شرایط و محدودیت هایی را برای کنش انسانی تعیین می‌کنند، اما تعیین کننده خود این کنش‌ها نیستند. به نظر او، انسان‌ها نه در چهارچوب ساختارهایی چون جامعه بلکه در موقعیت‌ها عمل می‌کنند. ساختارهای پهن دامنه برای آن اهمیت دارند که موقعیت‌هایی را که افراد در آن‌ها عمل می‌کنند شکل می‌دهند و کنشگران را به نمادهای ثابتی مجهز می‌سازند که آن‌ها را قادر به عملکرد می‌کنند (انواری، ۱۳۹۰).

**بلومر کنش متقابل را بر سه قضيه ساده متکی می‌داند؛:**

1. افراد انسانی همه در مقابل اشياء و موضوعات بر اساس معنایی که آن اشیاء برای آن‌ها دارند، واکنش نشان می‌دهند
2. معنی اشیا از کنش متقابل سرچشمه می‌گیرد
3. معنای مذکور در جریان کنش و برخورد فرد با چیزها مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته، تغییر می‌کند (توسلی، ۱۳۸۰).

 بلومر مدعی است که سه اصل فوق عامل توسعه یک طرح تحلیل جامعه انسانی و هدایت انسانی میباشد. بلومر این طرح تحلیلی را تصورات ریشه ای و بنیادی نامیده است که به چندین موضوع عمده برمی گردد: ۱. گروه‌های انسانی با جوامع؛ ۲. کنش متقابل اجتماعی؛ ۳. موضوعات و واقعیتها؛ ۴. انسان کنشگر، کنش انسانی و ارتباط بین کنشگران.

 بلومر کنش متقابل را به دو صورت بازگو کرده است:

1. کنش متقابل غیر نمادین از قبیل پاسخ یک مشت زن در مقابل ضربه ای که خورده، بدون تفسير عمل طرف مقابل؛
2. کنش متقابل نمادین که به معنای کنش متقابل توأم با تفسیر عمل دیگری است.

 بلومر میان شناخته‌های ذهن و تفکر قائل به تمایز است و سه نوع شناخته را در این میان تشخیص می‌دهد که عبارت‌اند از: شناخته‌های فیزیکی، مانند درخت یا هر پدیده دیگر ملموس و محسوس مادی؛ شناخته‌های اجتماعی مانند پدر و معلم؛ شناخته‌های انتزاعی مانند افکار، نظریه ها با اصول اخلاقی.

**نظر بلومر درباره روش‌ها**

بلومر خوب می‌دانست که بررسی کنش و کنش متقابل در جهان واقعی چه دشواری‌هایی را در بر دارد. او غالباً از خصلت سرسختانه جهان واقعی سخن می‌گفت، بلومر به آن چه که خودش گرایش به علم‌گرایی بی‌تفاوت می‌انگاشت، سخت انتقاد داشت. او کاربرد روش‌های کمی را رد نمی‌کرد، ولی بر خلاف بیشتر جامعه‌شناسان متعارف برای آن‌ها چندان ارزشی قائل نبود. بسیاری از روش‌ها ممکن است برای بررسی جهان واقعی سودمند باشند، اما بلومر به تقلیل پیچیدگی زندگی اجتماعی به متغیرهای علمی ایراد داشت. تأکید بر همبستگی ساده‌انگارانه متغیرها، ممکن است باعث شود که افراد از فراگرد تفسیر که در بررسی جهان اجتماعی نقش اساسی دارد، چشم‌پوشی کنیم.

 بلومر از بیشتر مفاهیم جامعه‌شناختی که به‌عنوان دستورالعمل‌هایی به جامعه‌شناسان می‌گویند که چه چیز را باید در جهان واقعی ببینند، انتقاد می‌کرد. یک چنین مفاهیمی اختلال شدیدی در واقعیت این جهان ایجاد می‌کنند. بلومر به‌جای مفاهیم سنتی، از کاربرد «مفاهیم حساس» پشتیبانی می‌کند. این مفاهیم به بررسی کننده فقط پیشنهاد می‌کنند که چه چیزی را در چه جایی باید جستجو کنند و در نتیجه، آسیب کمتری به جهان واقعی می‌زنند. سرانجام این‌که، بلومر به کاربرد روش درون‌نگری همدلانه برای بررسی زندگی اجتماعی، اصرار می‌ورزد. به عبارت دیگر نظریه‌پردازان کنش متقابل در تحقیقاتشان باید خودشان را جای کنشگران موردبررسی‌شان بگذارند تا بتوانند موقعیت را از دیدگاه آن‌ها درک کنند. این نگرش به ترجیح روش‌های نرم» به‌جای روش‌های «سخت» در نظریه کنش متقابل نمادین، منجر می‌شود (ریتزر، ۱۳۸۹).

**تفاوت‌های روش‌شناختی مکتب شیکاگو و مکتب آیوا**

 تفاوت‌های روش‌شناختی میان بلومر، به‌عنوان سخنگوی برجسته مکتب شیکاگو و ماتفورد کون، نماینده عمده مکتب نظریه کنش متقابل نمادین آیوا وجود داشت. کون هوادار کاربرد روش‌های علمی، کمی و پیدا کردن همبستگیهایی کمی در میان متغیرهای اجتماعی است و اعتقاد دارد که در بررسی کنش‌های متقابل اجتماعی باید از طریق کاربرد معیارهای کمی علمی مانند پرسشنامه به دنبال کشف قوانین عموماً معتبر رفت و از برداشت های شخصی پرهیز کرد، اما بلومر هوادار روش درون‌نگری همدلانه است و روش‌های نرم شهودی و برداشتی را بر روش‌های سخت و دقیق کمی ترجیح می‌دهد. به عقیده او، یک جامعه‌شناس برای کشف چگونگی رفتار موضوع های بررسی اش باید خودش را به‌جای آن‌ها گذارد تا بتواند موفقیت را از دیدگاه آن‌ها درک و تشخیص دهد، کون به دنبال کشف رابطه علی در بررسی هایش بود، ولی بلومر برداشت پویاتری از بررسی۔ های جامعه‌شناختی داشت و گرایش به این داشت که رفتارهای جمعی و فردی را در چهارچوب یک فراگرد پویا و متغیر و به نسبت پیش بینی ناپذیر مورد بررسی قرار دهد (انواری، ۱۳۹۰).

هریک از شکل‌های رویکرد مبادله نمادین، بر یکی از اجزای نظریه تأکید می گذارند. تأکید اصلی مکتب شیکاگو بر جریان مبادله و فرآیندهای تفسیر و نحوه تحول و تغییر معانی است، مکتب آیوا به رهبری مانفرد کون می‌کوشد این آرا و نظرها را به‌صورت متغیرهای قابل اندازه گیری در آورد، بر اساس این فرض که «خود» ثابت است و به نسبت تغییری نمی‌کند (کرایب، ۱۳۷۸).

### 2-1-5-4- ویلیام توماس

 دبلیو. آی. توماس همراه با همسرش دوروتی توماس عقیدهی تعریف موقعیت را خلق کردند: «اگر مردم موقعیت‌ها را به‌صورت واقعی تعریف کنند، در آن صورت، پیامدهای این موقعیت‌ها نیز واقعی خواهند بود. این بدین معنی است که آن چه در واقع مهم است این است که مردم یک موقعیت را چگونه تعریف می‌کنند، نه واقعیت، در بسیاری از زمینه‌های زندگی ما، اغلب نحوه‌ی تعریف یک موقعیت مهم‌تر از واقعیت است (ریتزر، ۱۳۹۲).

 انسان‌ها نیازی به این ندارند که معانی و نمادهایی را که از بیرون به آن‌ها تحمیل می‌شود، بپذیرند. انسان‌ها بر پایه تفسیر شخصی شان از موقعیت، می‌توانند معانی و وجوه معنایی تازه‌ای را ساخته و پرداخته کنند، دبلیو ای تماس با مفهوم تعریف موقعیت، در نمایان ساختن این استعداد خلاقانه انسان نقش موثری داشت، توماس می‌دانست که بیشتر تعریفهایمان از موقعیت‌ها را جامعه برای ما فراهم می‌کند. او با اشاره خاص به خانواده و اجتماع به‌عنوان سرچشمه‌های تعریف های اجتماعی انسان، در واقع بر این واقعیت تأکید ورزید، اما توماس به خاطر تأکیدش بر امکان تعریف های فردی خودجوش از موقعیت‌ها، که انسان‌ها را قادر به تغییر و تعدیل معانی و نمادها می‌سازد، موضع متمایزش را آشکار ساخت. ویلیام توماس توانست بنیادی استوار برای «مکتب شیکاگو» پی بریزد و علایق خود را به مطالعات شهری و همچنین روش۔ شناسی کیفی همان‌سان که در کتاب معروف خود به نام «دهقانان لهستانی» مطرح کرده بود ترویج دهد (پهلوان، ۱۳۸۸).

### 2-1-5-5- موریس روزنبرگ

 هرچند نظریه‌پردازان وابسته به شاخه اصلی نظریه کنش متقابل نمادین در بالابردن فهم ما از مفهوم خود کمک شایانی کرده - اند، اما بهترین کار اخیر در باره این موضوع به دست جامعه‌شناسی انجام گرفته است که معمولا او را وابسته به این نظریه نمی۔ دانند. این کار از آن موریس روزنبرگ است که گرچه یک نظریه‌پرداز وابسته به این نظریه نیست، ولی بسیار تحت تأثیر کسانی چون مید و کولی عمل کرده است. اندیشه های روزنبرگ درباره مفهوم خود، عموماً با جهت‌گیری نظریه‌پردازان کنش متقابل نمادین نسبت به این مفهوم سازگار است و در جهت گسترش آن عمل می‌کند.

**برداشت از خود**

خود مفهوم عام تری نسبت به برداشت از خود است که هم شناسا است و هم شناخته، اما برداشت از خود، به‌عنوان شناخته است. روزنبرگ برداشت از خود را چنین تعریف می‌کند: «جامعیت اندیشه ها و احساساتی که فرد در ارجاع به خودش به‌عنوان یک شناخته عینی دارد.» بدین سان، برداشت از خود، با آن که بخشی از خود و حتی بخش کوچک تر شخصیت کلی فرد است، اهمیت فوق العاده ای دارد، زیرا که این بخش برای هر کسی مهم است و معمولا مهم‌ترین شناخته در جهان به شمار می‌آید. باورداشت های مربوط به خود تنها رویکردهای بازاندیشانه فرد به شمار می آیند، یعنی فرد در این جا هم شناسا و هم شناخته است

 روزنبرگ میان خود موجود، خود دلخواه و خود وانمودی نیز تمایز قائل می‌شود، خود موجود، تصویری است که ما هم اکنون از شکل خودمان داریم؛ خود دلخواه تصویری است از آن چه که دوست داریم باشیم؛ و خود وانمودی، شیوه‌ای است که ما در یک موقعیت خودمان را نشان می‌دهیم روزنبرگ این نکته را می‌دانست که مفهوم برداشت از خود، یک رشته انگیزش ها و هدف های مطلوبی را نیز برای کنشگر در بر می‌گیرد. دو انگیزه هستند که از همه انگیزه‌های دیگر برترند. نخست انگیزه احترام به خود با میل خوب فکر کردن درباره خود است، دوم، انگیزه تداوم خود، یا میل محافظت از مفهوم برداشت از خود در برابر دگرگونی و با حفظ تصویری است که از خود داریم. روزنبرگ درباره انگیزه احترام به خود تحقیقی تجربی انجام داده است و به خاطر همین تحقیق آوازهای به هم زده است. به هر روی، تحلیل مفهومی روزنبرگ از مفهوم برداشت از خود، به اندیشه اصلی نظریه کنش متقابل نمادین خدمت شایانی کرده است (ریتزر، ۱۳۸۹).

### 2-1-5-6- اروینگ گافمن

 اروینگ گافمن یکی از مهیج ترین شخصیت های نظریه نوین کنش متقابل نمادین به شمار می‌آید، گافمن را عموماً یک نظریهپرداز مستعد در عرصه زندگی اجتماعی می شناسند که مهم‌ترین نامزد کسب عنوان پر نفوذترین متخصص در زمینه کنش متقابل نمادین قرن است (اسمیت، ۱۳۹۱). او مدت درازی به‌عنوان یک شخصیت حاشیه ای و حتی مخفی در نظریه جامعهشناسی به شمار می آمد. اما از آغاز دهه ۱۹۸۰، به‌عنوان یک نظریه‌پرداز مهم و اساسی مطرح شد. او در سال مرگش به ریاست انجمن جامعه‌شناسی آمریکا برگزیده شده بود اما به دلیل بیماری پیشرفته اش نتوانست سخنرانی آغاز ریاستش را انجام دهد و پیش از خطابه ریاست درگذشت و خطابه لغو شد. رندل کالینز می‌گوید: «به راستی که او به شیوه گافمنی صحنه را ترک کرد.» (ریتزر، ۱۳۸۹)

آثار گافمن سرشار از توجه به کارهای محققان دیگر حوزه ها، از جمله رفتارشناسی، مردم شناسی، روان‌شناسی و نیز جامعه - شناسی و مطالعات فرهنگی است. این امر تعجب برانگیز نیست، وقتی بدانیم او در عین حال ادبیات متنوعی در تحقیق پیرامون رفتار بشر به وجود آورد. عروج او به بلندای شهرت با انتشار معرفی خویشتن در زندگانی روزمره » - کتابی که بر اساس کارهای میدانی انجام شده در جزایر اورکنی اسکاتلند نوشته شده صورت گرفت. سایر آثارش در سراسر دوره فعالیت او نیز بر موضوع «خویشتن» متمرکز بودند و شمار حیرت آوری از مضامین مهم این عرصه را، از بیمارستانها گرفته تا آگهی های تبلیغاتی و تماس بصری با رفتار مردم در آسانسورها در بر می‌گرفتند. گافمن نویسنده درخشانی بود و بخش اعظم جذابیت آثارش در پرداخت زیبا و قابل فهم مقالات او است (اسمیت، ۱۳۹۱).

 گافمن معمولا به‌عنوان عضوی از مکتب شیکاگو و یکی از نظریه‌پردازان کنش متقابل نمادین تلقی می‌شود. با این حال، زمانی که کمی پیش از مرگش از او پرسیده شد که آیا خود را نظریه‌پرداز کنش متقابل نمادین تصور می‌کند یا نه، پاسخ داد که این برچسب جزئی تر از آن است که بتواند کار خود را درون آن مطرح کند. وی در مصاحبه ای می‌گوید: «من از شیکاگو آمده ام، جایی که سنت جرج هربرت مید پیش زمینه هر پژوهشی بود. برای ما عنوان جامعه‌شناسی هیوزی (مردم نگاری شهری) از همه مناسب تر است. ... من زیاد از بلومر تأثیر نپذیرفتم. اصلی ترین تأثیرات را از وارتر، رادکلیف براون، امیل دورکیم، هیوز و احتمالاً ماکس وبر پذیرفتم» (1993,Verhoeven). این عبارت نشان می‌دهد که ترکیب پیچیده ای از اندیشه ها بر گافمن تأثير گذارده اند. به باور ویلیامز، جامعه‌شناسی گافمن نسخه ای از روش‌شناسی و بر و زیمل است (1986,Williams) گافمن برای خلق دیدگاه نظری اش از منابع بسیاری استفاده کرد و جهت‌گیری متمایزی را آفرید (ریتزر، گودمن، ۱۳۹۰). به هر روی، گافمن از بررسی های توصیفی مکتب شیکاگو مایه گرفته بود و با تلفیق دیدگاه آن‌ها با دیدگاه انسان شناسی اجتماعی، چشم‌انداز متمایز خود را خلق کرد. در حالی که یک نظریه‌پرداز کنش متقابل نمادین به این توجه دارد که آدمها چگونه تصویری از خود را خلق می‌کنند و با آن به گفتگو می پردازند، گافمن به این قضیه می پرداخت که چگونه «جامعه انسان‌ها را به ارائه تصویر معینی از خودشان را می دارد. زیرا جامعه وادارمان می‌سازد که در میان بسیاری از نقش‌های پیچیده توسان کنیم و باعث می‌شود که همیشه تا اندازهای غیر قابل اعتماد، متناقض و مایه شرمساری باشیم.» با توجه به تأثیر نظریه‌های گافمن بر نظریه کنش متقابل نمادین، ساختارگرایی و روش‌شناسی مردمنگارانه، نظریه‌هایش احتمالاً مدت زمان درازی همچنان با نفود خواهد ماند (ریتزر، ۱۳۸۹).

**نمود خود در زندگی روزانه**

مهم‌ترین کار راجع به خود در کنش متقابل نمادین نمود خود در زندگی روزانه اثر اروینگ گافمن است. این «خود» به جامعه و نظم اجتماعی تعلق دارد نه فرد، و می‌توانیم بدون لحاظ کردن فرد به «خود» بپردازیم (1982,Miller)، مفهومی که گافمن از خود دارد، سخت تحت تأثیر افکار مید است، به‌ویژه بحث مید درباره تنش میان من فاعلی، یا همان خود خودجوش و من مفعولی (در من)، یا همان الزام های اجتماعی متبلور در خود. این نظر مید در کار گافمن درباره آن چه که خودش اختلاف اساسی میان خودهای کاملاً انسانی و خودهای اجتماعی مان می خواند، به خوبی منعکس است. این تنش، از تفاوت میان آنچه که مردم از مردم از ما انتظار دارند انجام دهیم و آنچه که ما به میل خود می خواهیم انجام دهیم، سرچشمه می‌گیرد. ما با این تقاضا روبروییم که هرآن چه دیگران از ما انتظار دارند انجام دهیم، از این گذشته، از ما می خواهند که تردید از خود نشان ندهیم. آدم ها برای نگهداشت تصویر ثابتی از خود، برای مخاطبان اجتماعی‌شان اجرای نقش می‌کنند. گافمن در نتیجه این علاقه به اجرای نقش، به نظریه نمایشی روی آورد (ریتزر، ۱۳۸۹).

**نظریه نمایشی**

 از آن جا که آدم ها برای نگهداشت تصویر ثابتی از خود برای مخاطبان اجتماعی‌شان اجرای نقش می‌کنند و می‌کوشند جنبهای از خود را نمایش دهند که مورد پذیرش دیگران باشد، زندگی اجتماعی یک رشته اجرای نقش‌های نمایشی همانند ایفای نقش در صحنه ی نمایش است.

 برداشت گافمن از خود، با رهیافت نمایشی او شکل گرفته بود. او خود را در تملک کنشگر نمی انگارد، بلکه آن را محصولی از کنش متقابل نمایشی میان کنشگر و حضارش می انگارد، خود یک اثر نمایشی است که از صحنه نمایش بر می خیزد. از آنجا که خود محصول کنش متقابل نمایشی است، در برابر وقفه در زمان اجرای نمایش آسیب پذیر است. نظریه نمایشی گافمن با فراگردهایی سر و کار دارد که به اختلال های ناشی از قطع جریان نمایش می پردازند یا از آن‌ها جلوگیری می‌کنند گافمن چنین می‌پنداشت که افراد در هنگام کنش متقابل، می‌کوشند جنبه‌ای خود را نمایش دهند که مورد پذیرش دیگران باشد اما کنشگران حتی در حین انجام این عمل، می‌دانند که حضارشان ممکن است در اجرای نقش آن‌ها اختلال ایجاد کنند. به همین دلیل، کنشگران نیاز به نظارت بر حضار را احساس می‌کنند. کنشگران امیدوارند خودی را که به حضار نشان میدهنده به اندازه ای نیرومند باشد که آن‌ها را به همان‌سان که خودشان می خواهند، نمایش دهد. کنشگران همچنین امیدوارند که نمایش آن‌ها حضارشان را وادارد تا داوطلبانه به دلخواه آن‌ها عمل کنند. گافمن این علاقه اصلی را به‌عنوان «مدیریت تأثیرگذاری» مطرح کرد. این مدیریت شگردهایی را در بر می‌گیرد که کنشگران برای حل مسایلی که احتمالاً ممکن است در این زمینه با آن روبرو شوند، از آن‌ها استفاده می‌کنند (ریتزر، ۱۳۸۹)، نظریه گافمن که زندگی اجتماعی را چونان تئاتر می۔ پندارد، روابط اجتماعی را از نظر شکل ظاهری آن‌ها و نه ماهیت و علل پیدایش آن مورد توجه قرار می‌دهد. در این نظریه کلیه ادعاهای اجتماعی از واقعیت مشابهی برخوردار می باشند، و تفاوتی میان اعمال خوب و پسندیده و رفتارهای نامطلوب، پست، یا کجرو وجود ندارد. خلاصه بر خلاف فونکسیونالیسم دارای هیچ نوع متافیزیک سلسله مراتبی نمی‌باشد. در نظریه گافمن سلسله مراتب مرسوم فرهنگی به کلی کنار گذاشته شده است، برای مثال فرض بر این است که رفتار بیماران می‌تواند روانکاو حرفهای را تحت تأثیر قرار دهد و تفاوت میان رفتار صادقانه و غیرصادقانه مورد سؤال قرار می‌گیرد (گولدنر، ۱۳۶۸).

**عناصر صحنه.**

 جلوی صحنه: آن بخشی از اجرای نقش است که معمولا به‌صورتی ثابت و عمومی اجرا می‌شود تا موقعیت را برای کسانی که نمایش را می بینند، مشخص کند. استادی که در کلاس سخنرانی می‌کند در جلوی صحنه اش قرار دارد. گافمن در قالب مفهوم جلوی صحنه، میان محیط و نمای شخصی تمایز قائل می‌شود.

**1. محیط صحنه:** فیزیکی که معمولا باید آماده باشد تا کنشگران اجرای نقش کنند. بدون این محیط، کنشگران معمولا نمی۔ توانند ایفای نقش کنند، برای مثال، یک جراح به یک اتاق عمل نیاز دارد و یک راننده تاکسی به یک تاکسی

**نمای شخصی**، تجهیزات نمایشی که حضار آن‌ها را از آن اجرا کنندگان می‌دانند و از آن‌ها انتظار دارند که این تجهیزات را در صحنه با خود حمل کنند مانند روپوش سفید و وسایل جراحی برای پزشک و شانه و قیچی برای آرایشگر، گافمن سپس نمای شخصی را به قیافه و منش تقسیم می‌کند.

**قیافه**: شامل آن چیزهایی می‌شود که منزلت اجتماعی نمایشگر را به حضار نشان می‌دهد مانند روپوش یک جراح.

**منش**: نحوه‌ی کردار یا رفتار کنشگر است؛ به حضار یادآور می‌شود که چه نوع نقشی را باید از یک نمایشگر در یک موقعیت معین انتظار داشته باشند. برای مثال سبک و طرز رفتار پزشک مآبانه، منش عجولانه و منش صبورانه، دو نوع اجرای نقش کاملاً متفاوت را نشان می‌دهند، ما عموماً انتظار داریم که قیافه و منش با یکدیگر همخوانی داشته باشند.

٢. **پشت صحنه**: جایی است که واقعیت‌های جلوی صحنه پوشانده می‌شوند با انواع گوناگون کنش‌های غیر رسمی ممکن است رخ دهند. هرچند که پشت صحنه معمولا به جلوی صحنه نزدیک است، اما غالباً فاصله ای میان این دو وجود دارد. ایفاء کنندگان نقش باید اطمینان داشته باشند که هیچ یک از افراد جلوی صحنه در پشت صحنه ظاهر نمی‌شوند و انواع مدیریت تأثیر گذاری را برای اطمینان از این امر به کار می بندند. هرگاه بازیگران نتوانند از ورود حضار به پشت صحنه جلوگیری کنند، اجرای نمایش به احتمال زیاد دشوار خواهد شد.

 ٣. **خارج از صحنه**: صحنه سومی نیز وجود دارد که نه جلو و نه پشت صحنه است، بلکه خارج از صحنه قرار دارد و قلمرو باقی۔ مانده به شمار می‌آید.

 هیچ حوزه ای را نمی‌توان همزمان قلمرو این سه صحنه به شمار آورد. اما یک حوزه معین می‌تواند در زمآن‌های مختلف قلمرو هر سه صحنه باشد. اتاق کار یک استاد در زمان ملاقات با یک دانشجو، جلوی صحنه و وقتی دانشجو آنجا را ترک می‌کند پشت صحنه است و زمانی که استاد در حال تماشای یک بازی بسکتبال است، خارج از صحنه است.

**شگردهای نمایشی در صفحه**

هرچند گافمن به جلوی صحنه و جنبه‌های دیگر نظام فکریش به‌عنوان یک نظریه‌پرداز کنش متقابل نمادین می‌نگرد، اما خصلت‌های ساختاری آن‌ها را نیز مورد بحث قرار می‌دهد، او استدلال می‌کند که جلوی صحنه‌ها گرایش به نهادمند شدن دارند، بنابراین بازنمودهای جمعی در مورد آنچه قرار است در یک صحنه ی معین پیش آید پدیدار می‌گردند. اغلب کنشگران در هنگام قبول نقش‌های جاافتاده، صحنه‌های معینی را برای ایفای نقششان آماده می‌یابند. استاد دانشگاهی که در یک کلاس حضور می‌یابد جلوی صحنه‌ای دارد که توسط بسیاری از استادان و دانشجویانی که پیش از او در آن جا بوده‌اند، آماده و جا انداخته شده است. گافمن از این قضیه نتیجه می‌گیرد که بیشتر صحنه‌ها از پیش انتخاب شده‌اند و عموماً به‌وسیله کنشگر ایجاد نمی‌شوند. این عقیده یک تصویر ساختاری از آن چه از بیشتر کنش متقابل گرایان نمادین انتظار داریم، به دست می‌دهد. به‌رغم چنین برداشت ساختاری، جالب‌ترین بینش‌های گافمن در قلمرو کنش متقابل مطرح می‌شود گافمن می‌گوید از آن جا که بیشتر انسان‌ها می‌کوشند تا تصویری آرمانی از خودشان را در جلوی صحنه به نمایش گذارند شگردهای زیر را به کار می‌برند.

**الف. تنش گران به ناگزیر احساس می‌کنند که ضمن اجرای نقش‌هایشان باید چیزهایی را پنهان نمایند:**

1. لذت‌های پنهانی خود پیش از اجرای نقش یا در زندگی گذشته مانند پزشکی که معتاد بوده اما ترک کرده است.
2. خطاهای مرتکب شده ضمن آماده شدن برای اجرای نقش و کارهای انجام شده برای تصحیح خطاها؛ مانند راننده تاکسی که سعی می‌کند مسیر غلطی را که در پیش گرفته از مسافر پنهان کند.
3. فراگرد لازم برای تولید محصول نهایی مانند استادی که ساعت‌ها وقت صرف تهیه یک درس نموده اما می‌کوشد به حضار نشان دهد که همیشه مطالب درسی را می‌دانسته است.
4. کارهای کثیفی مانند کارهای غیراخلاقی، غیرقانونی یا تحقیرآمیز که برای تهیه محصول نهایی انجام گرفته است. مانند تولید کننده کره بادام زمینی که مواد غیر بهداشتی در روند تولید را از بازرسان دولتی مخفی می‌کند. معیارهای دیگر مربوط به صحنه‌ها و اجراهای دیگر، مانند جراحی که برای یک برنامه‌ی جراحی فرصت مطالعه کافی آخرین پیشرفت‌های حوزه کاریش را ندارد.
5. توهین ها، تحقیرها یا بده بستآن‌های انجام شده برای عملی شدن اجرای نقش.

 ب**. کنشگران غالباً می‌کوشند این برداشت را به حضارشان القاء کنند که به آن‌ها بسیار بیشتر از آن چه که واقعاً هستند**، نزدیکند برای مثال:

1. تقویت این برداشت در حصار که نقشی که در همان لحظه اجرا می‌کنند، تنها نقش و یا مهم‌ترین نقش زندگی آنهاست مانند یک پزشک که این برداشت را به هر بیمار القا می‌کند که او مهم‌ترین بیمارش است و تمام توجه اش معطوف به او است برای القای این برداشت، کنشگر باید مطمئن باشد که حضارش چندان از صحنه دورند که متوجه دروغ بودن اجرای نقش آن‌ها نمی‌شوند. به استدلال گافمن، حتی اگر دروغ او آشکار شود، خود حضار ممکن است چنان خودشان را با این دروغ تطبيق دهند که تصور آرمانی شان از بازیگر مخدوش نگردد. این قضیه، خصلت کنش متقابلی اجرای نقشها را آشکار می‌سازد. یک اجرای موفق بستگی به مشارکت همه طرف های نمایش دارد.
2. انتقال این فکر به حضار که در اجرای نقش او و رابطه‌ی او با حضار عنصر بی همتایی وجود دارد. مانند یک خودرو فروش که ممکن است این عقیده را به مشتری القاء نماید که او یک مشتری خاص را دوست دارد و نسبت به دیگران کالای بسیار بهتری را به او می‌دهد. از سوی دیگر حضار نیز می خواهند احساس کنند که اجرای بی مانندی را می بینند.

**ج. هاله پوشی**

بازیگران غالباً می‌کوشند تا با محدود ساختن تماس میان خود و حضار، هاله ای بر اجرایشان بپوشانند و با ایجاد فاصله حرمتی برای خود در چشم حضار فراهم کنند. این امر باعث می‌شود که حضار از پرس و جو درباره اجرای نقش خودداری کنند. گروهه واحد بنیادین تحليل گافمن گروهه بود، نه فرد.

**گروهه**

 مجموعه ای از افراد است که در نمایش یک جریان منفرد با همدیگر همکاری می‌کنند، گافمن از گروهی از ایفاء کنندگان نقش به‌عنوان یک گروهه و از حضار به‌عنوان گروه‌های دیگر، یاد می‌کند. هر یک از اعضای گروهه می‌تواند اجرای نقش را مختل کنند و هر عضوی متکی به اعضای دیگر است. یک گروهه یک نوع جامعه سری است. یک گروهه می‌تواند از یک فرد واحد تشکیل شود. یک فرد می‌تواند حضار خودش باشد و در تخیل خود حضاری را تصور کند.

**مدیریت تأثیرگذاری**

 گافمن در آثار خود نشان داده است که انسان‌ها چقدر در بیان خود در تعامل ماهرند، تا چه اندازه به تغییرات کوچک در تعامل چهره به چهره حساس هستند و تا چه اندازه به ظواهر، جزئیات رفتاری و کسب اطلاعات از دیگران و کنترل داشتن بر ارائه اطلاعات از خود توجه می‌کنند (1996,Psathas).

مدیریت تأثیرگذاری فنون و روش‌هایی است که کنشگران برای حفظ اثرگذاری ها در هنگام مواجهه با مشکلاتی که احتمالاً با آن‌ها مواجه می‌شوند و در مقابله با این مشکلات به کار می‌گیرند. مدیریت تأثیر گذاری، چاره اندیشی برای هویت تخریب شده و تطبیق های ثانوی تماما اصطلاحاتی هستند که گافمن برای بررسی ماهیت و دفاع از خود در کنش متقابل با دیگران مطرح می‌کند (گافمن، ۱۳۸۶)، مدیریت تأثیرگذاری در راستای محافظت در برابر یک مجموعه از کنش‌های غیر منتظره نظير اداهای ناخواسته، مزاحمت های نابهنگام و خطاهای فاحش و کنش‌های قصد کرده ای چون صحنه سازی عمل می‌کند:

1. یک مجموعه از روش‌ها کنش‌هایی را شامل می‌شوند که هدف از آن‌ها ایجاد وفاداری نمایشی است مانند تقویت وفاداری درون گروهی، جلوگیری از یکی شدن اعضای گروه با حضار، تغییر دوره ای حضار برای جلوگیری از اطلاع بیش از حد در بارهی کنشگران
2. پیشنهاد شکل‌های گوناگونی از انضباط نمایشی مانند حضور ذهن جهت پرهیز از لغزش، نظارت بر خود داشتن و مدیریت حالت های چهره و لحن بیان اجرای نقش.
3. انواع گوناگون دوراندیشی های نمایشی مانند پیش بینی و تعیین مسیر عملکرد اجرای نقش از قبل برنامه ریزی جهت برخورد با موارد اضطراری، گزینش همگروهه های وفادار، گزینش حضار مناسب، کار کردن با گروهه های کوچک که امکان عدم توافق در آن‌ها ضعیف باشد، حضور کوتاه تر و کمتر در صحنه، جلوگیری از دسترسی حضار به اطلاعات خصوصی، تهیه دستورالعمل کامل برای جلوگیری از پیشامدهای پیش بینی نشد
4. حضار نیز در موفقیت مدیریت تأثیرگذاری یک بازیگر یا گروهه بازیگران، سهیمند با تمهیداتی مانند نشان دادن علاقه و توجه شدید به نمایش، خودداری از فورآن‌های محض عاطفی، چشم‌پوشی از لغزش های بازیگران و نشان دادن عنایت خاص به یک اجرا کننده تازه کار (ریتزر، ۱۳۸۹).

**فاصله نقش**

 فاصله نقش به درجه کناره گیری افراد از نقش‌های محول شان اطلاق می‌شود. گافمن در اثری به نام «فاصله نقش» این قضیه را مورد بررسی قرار داد که یک فرد تا چه اندازه یک نقش معین را پذیرا می‌شود. به عقیده او، از آنجا که نقش‌های فراوان و گوناگونی وجود دارند، آدم ها معمولا یک نقش معین را به‌گونه‌ای کامل انجام نمی‌دهند. گافمن می‌گوید فاصله نقش بستگی به منزلت اجتماعی یک فرد دارد و تابع پایگاه اجتماعی اوست. آدم های بلند پایه غالباً متفاوت از دلایل افراد فروپایه، فاصله نقش از خود نشان می‌دهند. برای مثال، یک جراح ممکن است در اتاق عمل برای تخفیف از تنش های تیمی اتاق عمل، فاصله نقش از خود نشان دهد و آدمی که توالت پاک می‌کند ممکن است این کار را با بی علاقگی انجام دهد و از این طریق به حضار بگوید که لیاقت کارهای بهتری دارد. ریتزر، ۱۳۸۹). منزلت و نقش: منزلت، به پایگاه اجتماعی یک فرد در یک گروه و یا به رتبه یک گروه در مقایسه با گروه‌های دیگر، اطلاق می‌شود. همین پایگاه منزلتی فرد است که حقوق و مزایای یک شخص را معین می‌کند. نقش به آن رفتاری اطلاق می‌شود که دیگران از دارنده یک منزلت معین انتظار دارند.

نقش تجویز شده (محول): به آن شیوهای اطلاق می‌شود که جامعه از ما انتظار دارد نقش خاصی را مطابق آن انجام دهیم. بسیاری از آدم ها با آن که نقش اجتماعی‌شان را پذیرفته و به آن عمل می‌کنند، اما همیشه به آن شیوه‌ای عمل نمی‌کنند که جامعه از آن‌ها انتظار دارد.

نقش کار بسته (محقق): به آن نوع ایفای نقش اطلاق می‌شود که شخص در عمل انجام می‌دهد، اختلاف میان نقش تجویز شده و نقش کار بسته به این دلایل پدید می‌آید:

1. عدم درک فرد از آن چه که یک نقش اقتضا می‌کند؟
2. عدم تطبيق عمدی فرد با مقتضیاتی که از یک نقش انتظار می‌رود؛
3. ناتوانی فرد در اجرای درست یک نقش (کوئن، ۱۳۹۲).

**داغ**

در کتاب داغ ننگ گافمن با استفاده از بررسی های مفصل توصیفی و تجربی، موقعیت اجتماعی افرادی را مورد باریک بینی قرار می‌دهد که به واسطه ی ایجاد شکاف میان هویت اجتماعی بالفعل و بالقوه شان قادر به پیروی از هنجارهای متداول جامعه نیستند و در نتیجه در نزد سایر افراد عادی یا معمولی مورد پذیرش واقع نمی‌شوند (گافمن، ۱۳۸۶). گافمن به بررسی شکاف بین آن چه که یک شخص باید باشد یعنی «هویت اجتماعی بالقوه» و آن چه که عملاً هست یعنی «هویت اجتماعی بالفعل» علاقه‌مند بود. هر شخصی که بین این دو هویتش شکافی افتاده باشد داغ خورده است. کتاب داغ بر کنش متقابل نمایشی بین آدم های داغ خورده و آدمهای عادی تمرکز دارد. ماهیت این کنش متقابل بسته به آن است که کدامیک از انواع دوگانه ی داغ بر پیشانی فرد خورده است. در داغ بی اعتبار شدگی، حضار تفاوت ها را می‌دانند و یا این‌که برایشان مشهود است مانند یک فرد فلج. اما در داغ بی اعتبارپذیر (احتمال بی اعتباری)، حضار ته تفاوت ها را می‌دانند و نه می۔ توانند تصورش را بکنند مانند کسی که مقعدش جراحی شده، کسی که دچار داغ بی اعتباری است مسئله اساسی نمایشی اش مدیریت تنش ناشی از این واقعیت است که دیگران قضیه را می‌دانند. اما فرد مبتلا به داغ بی اعتبارپذیر مسئله نمایشی اش مدیریت اطلاعات است به‌گونه‌ای که مسئله اش برای مخاطبانش ناشناخته بماند.

بیشتر متن کتاب داغ به آدم هایی اختصاص دارد که داغ های آشکار و غالباً زشت کننده‌ای خورده اند. مانند از دست دادن بینی اما هرچه خواننده در این کتاب پیش می‌رود متوجه می‌شود که گافمن در واقع می خواهد بگوید که همه‌ی ما گهگاه و در برخی موقعیت‌ها هریک به نوعی از داغی رنج می بریم. مانند فرد یهودی در یک اجتماع عمدتا مسیحی، فرد چاق در گروهی از آدمهای با وزن متناسب و فردی که درباره‌ی گذشته اش دروغ گفته است و همواره باید حواسش جمع باشد که مخاطبان از دروغ او باخبر نشوند (ریتزر، گودمن، ۱۳۹۰).

**تحلیل چهار چوب**

 فرهوفن معتقد است گافمن همیشه در پی تحلیل چهار چوب ها بوده است؛ چهاچوب است که وقایع را معنادار می‌سازد (1986,Verhoeven)، گافمن در کتاب تحلیل چهار چوب، از ریشه‌های نظریه اصیل کنش متقابل نمادین فاصله گرفت و به بررسی ساختارهای تنگ دامنه زندگی اجتماعی روی آورد. هرچند که گافمن هنوز احساس می‌کرد آدمها موقعیت‌ها را به همان صورت مورد نظر دبلیو ای توماس تعریف می‌کنند، اما اکنون تصور می‌کرد که چنین تعریف هایی اهمیت کمتری دارند و زمانی که آدمها موقعیت‌ها را تعریف می‌کنند، معمولا این تعریف ها از آن خودشان نیستند. کنش، بیشتر از طریق هواداری بدون تأمل از قواعد تعریف می‌شود تا از طریق یک فراگرد فعالانه، خلاقانه و مذاکره ای در این زمان علاقه اصلی گافمن متوجه ساختارهای تنگ دامنه ای شد که بر اندیشه ها و کنش‌های کنشگران حاکمند. برخی بر این عقیده اند که این تغییر جهت را در واقع، باید به معنای تغییر موضع و رویگردانی او از نظریه اصیل کنش متقابل نمادین تعبیر کرد و برخی از صاحبنظران می‌گویند که هیچ تغییر موضعی در کار گافمن رخ نداده است.

**برخی کتابهای اثر گذار دیگر گافمن**

آسایشگاه های روانی: گافمن با این کتاب یک بار دیگر نگاه خود را متوجه خویشتن آدمیان در زمینه کنش متقابل کرد. کانون توجه وی در این مورد، شیوه‌هایی است که خویشتن های افراد نگهداری شونده در بیمارستآن‌های روانی با مسئولان آن به کنش متقابل می پردازند. گافمن راه هایی را که چنین موسساتی به یاری آن‌ها می‌کوشند تا خویشتنهای وارد شوندگان را تغییر دهند، مورد اشاره قرار می‌دهد. گافمن برای نوشتن این کتاب به مدت یک سال در یک موسسه روان درمانی کار کرد و از روش مشاهده و مشارکتی استفاده نمود.

 آیین کنش متقابل: گافمن در مجموعه مقالات آیین کنش متقابل اشاره کرد که برخوردهای رودرروی روزمره به واسطه میل به حفظ ظاهر، پرهیز از اضطراب و دفع مزاحمت ها سازمان می‌یابند و بخش اعظم زندگی اجتماعی روزمره عبارت از خرده تبادلات آیینی مثلاً تعارفات است که در آن مردم بر هویت های خویش به‌عنوان موجودات صالح انسانی از تو تأکید می‌کنند.

آگهی های جنسیتی: گافمن در این اثر به شیوه‌های به تصویر کشیدن مردان و زنان در آگهی ها توجه کرده است. او نشان داده که زنان مطيع و منفعل و حامی مردان به تصویر در می آیند و مشابه کودکان اند. بعضی کتاب او را درباره بازنمایی جنسیت در آگهی ها تفسیر کرده‌اند، عده‌ای دیگر بر آنند که گافمن آگهی های تبلیغاتی را صرفاً با این نظر که منبعی راحت برای بررسی نگرش های گسترده‌تر اجتماعی و رفتارهای منعکس شده در آن نگرش ها هستند، به کار برده است (اسمیت، ۱۳۹۱).

## 2-1-6- انتقادها

 بعد از تحلیل افکار نظریه کنش متقابل نمادین، اکنون می پردازیم به برخی از انتقادهای عمده ای که به این چشم‌انداز وارد کرده‌اند. نخستین انتقاد این است که جریان اصلی نظریه کنش متقابل نمادین، فنون علمی متعارف را بیش از حد نادیده گرفته است. انتقاد دوم این‌که بسیاری از جامعه‌شناسان، ابهام مفاهیم اساسی مید را مورد انتقاد قرار داده اند و بسیاری از مفاهیم بنیادی نظریه کنش متقابل را به خاطر آشفتگی و عدم دقت مورد انتقاد قرار داده اند. انتقاد سوم از این نظریه آن است که ساختارهای گسترده‌تر را نادیده می‌گیرد. انتقاد عمده به این نظریه چشم‌پوشی این نظریه از ساختارهای اجتماعی پهن دامنه است.

انتقاد چهارم که ظاهرا کمتر به این نظریه می‌خورد، این است که کنش متقابل گرایی نمادین به حد کافی خردبینانه نیست و کنش متقابل گرایی نمادین به خاطر چشم‌پوشی از عوامل روان‌شناختی مانند نیازها، انگیزه‌ها، نیت ها و اشتیاق ها مورد انتقاد واقع شده است. (ریتزر، ۱۳۸۹). از دیگر انتقادها این است که نظریه کنش متقابل نمادین بر وضع کنونی به‌جای گذشته و ساخت اجتماعی تأکید می‌کند. در این دید گاه توجه به تاریخ به معنای ملاحظه عمل در جریان تحولات گذشته موردنظر نمی‌باشد. همچنین در این نظریه، از آن رو که حقیقت را امر ثابتی نمی دانن، معتقدند که حقیقت در جهان واقعی وجود ندارد، بلکه در ضمن عملکرد ما در جهان ساخته می‌شود. بنابراین، بر طبق این مبنای معرفت شناختی حقیقت ثابت نیست و ممکن است بر اثر کنش‌های متقابل بین افراد حقایق متعددی در یک مسئله به وجود آید، و این منجر به نسبیت و پلورالیزم معرفتی می‌شود (انواری، ۱۳۹۰).

 به سوی یک کنش متقابل نمادین ترکیبی تر و تلفیقی تر  کنش متقابل گرایی نمادین وارد عصر جدید «پس بلومری» شده است. در یک سو تلاش هایی برای بازسازی نظریه ی بلومری صورت می‌گیرد و کوشش هایی برای ترکیب کنش متقابل گرایی نمادین با عقاید برگرفته از شماری از نظریه‌های دیگر انجام می‌گیرد. اکنون کنش متقابل گرایی نمادین بینش‌های خاص خود را با نظریه‌های فردی مانند نظریه مبادله، روش‌شناسی مردمی، تحلیل گفتگو و پدیده‌شناسی ترکیب کرده است. نکته جالب تر، تلفیق این نظریه با عقایدی از نظریه‌های کلان است همچنین نظریه‌پردازان کنش متقابل گرایی نمادین تلاش می‌کنند تا بینش‌هایی از پس ساختارگرایی، پس مدرنیسم و فمنیسم رادیکال را با نظریه ی خود تلفیق کنند. از تلاش های نظریه‌پردازان کنش متقابل برای تلفیقی تر و ترکیبی تر کردن این نظریه می‌توان اشاره کرد به: بازتعریف رویکرد مید با اصطلاحاتی تلفیقی تر، کوشش استرایکر برای پروراندن رویکردی که بهتر بتواند به پدیده‌های سطح کلان بپردازد، و تلاش دنزین برای کشاندن کنش متقابل گرایی نمادین به سمت مطالعات فرهنگی، پس ساختارگرایی و پس مدرنیسم (ریتزر، گودمن، ۱۳۹۰).

## 2-2- پیشینه پژوهش

از آن جا که تعامل اجتماعی یکی از مهمترین ابعاد زندگی بشری است اندیشمندان و پژوهشگران متعددی در عرصه جامعه شناسی به بررسی ابعاد و صورت های تعامل اجتماعی پرداخته اند.

دسته­بندی­ها و سنخ­شناسی­های گوناگون تعامل اجتماعی مواجه شویم. این بخش از مطالب تحقیق به مروری بر این گونه­شناسی­ها اختصاص دارد.

-اولین جامعه­شناسان به ویژه آنان­که پیرو مکتب شیکاگو بودند به بررسی اشکال تعامل (کنش متقابل) اجتماعی موجود به خصوص در شهرها کردند. این گروه با استفاده از مفهوم جامعه زیستی "زیمل" روابط غیر رسمی موجود در بخش­های مختلف شهر را که زیربنای زندگی روزمره گروه­های متعدد اجتماعی بود و نیز فرایندهای سازمانی و بی­سازمانی اجتماعی را بررسی کردند.

-ورث نیز در تحقیقات خود معتقد است که ویژگی زندگی شهری، انزوا و بی­سازمانی اجتماعی است. بدین علت که همه شهرها، بزرگ، متراکم و ناهمگونند. وی این مطلب را چنین بیان می­کند: ارقام انبوه بیانگر ویژگی­های مربوط به تنوع و تغییرپذیری فرد، فقدان نسبی آشنایی نزدیک شخصی و قطعه قطعه کردن روابط انسانی است که بسیار ناشناخته، سطحی و گذراست. تراکم متضمن تنوع و تخصص، هماهنگی برخورد فیزیکی نزدیک و روابط اجتماعی دور، تضادهای درخشان و آشکار، الگویی پیچیده از تفکیک، سلطه نظارت اجتماعی رسمی، و برخورد شدید در میان پدیده­های دیگر است. ناهمگونی در بدنه محکم و نفوذناپذیر ساخت­های اجتماعی شکاف ایجاد می­کند و باعث تحرک، بی­ثباتی،  ناامنی و وابستگی افراد به گروه­های اجتماعی درهم و فرعی با تغییرات زیاد و پی در پی اعضا می­شود. شبکه ارتباط مادی روند جابجایی روابط شخصی را تعقیب می­کند و نهادها و موسسات پاسخگویی به نیازهای توده­ها را بر فرد ترجیح می­دهند؛ بنابراین فرد فقط با فعالیت از طریق گروه­ها سازمان یافته، موثر و کارآمد می­گردد(ورث، 1938: 10).

-نویسندگان کتاب "ساخت اجتماعی واقعیت"در بحثی با عنوان "تعامل اجتماعی در زندگی روزمره" معتقدندکه دیگران در واقعیت زندگی روزمره شرکت دارند. مهم­ترین تجربه از حضور دیگران در موقعیت چهره به چهره دست می دهد که صورت نمونه­وار یا اصلی تعامل اجتماعی است. تمام صورت­های دیگر مشتقات آن به شمار می­روند(برگر و لاکمن، 1976: 53-46).

-مسعودی(1387)، در تحقیقی با عنوان جایگاه تعامل اجتماعی ... به مطالعه، نقش حوزه عمومی در تعامل اجتماعی میان گروه­های مختلف پرداخته است. وی حوزه عمومی را فضایی می­داند که در آن فرد به بیان خویش در ارتباط با دیگری می­پردازد. او ویژگی این حوزه را جمع شدن اشخاص گردهم و بحث در مورد علایق عمومی دانسته است. در این فضا افراد مشتاقانه گردهم جمع شده و به مشارکت اجتماعی می­پردازند. تامین نیاز انسان به دوست داشتن و درکنار هم بودن، مستلزم وجود یک فضای فیزیکی است. فضاهای عمومی شهری امروزه این امکان را فراهم می­سازند که انسان­ها بتوانند با هم تماس مستقیم داشته و فعالیت­های اجتماعی مختلف گروهی مانند: قدم زدن، بازی، تفریح و درکنار آن ورزش و فعالیت­های جسمانی را انجام دهند که امکان همکاری و رقابت و ... را فراهم می­سازند تا تعامل میان افراد شکل بگیرد. فراهم شدن امکان مشاهده و نظارت دیگران و اتفاقات و رویدادهای پیرامون یکی از عوامل تعیین کننده در مکان­های اجتماعی است که موجبات شکل­گیری و تداوم تعامل اجتماعی را رقم می­زند. (مسعودی و کیومرث، 1387: 45).

-يونسيان و مرادي(١٣٨٤) نشان دادند كه رابطه ي عملكرد رانندگان با تحصيلات،وضعيت تأهل،شغل و نوع اتومبيل و ارتباط آگاهي رانندگان با سن آن ها معنادار بوده است.

-تحقيقات در ساير كشورها نشان مي دهد در زمينه رعايت سرعت مجاز تفاوتي بين زنان و مردان و گروههاي سني مختلف وجودنداردامارانندگاني كه بيش از 2 سال تجربه رانندگي دارنــد بيشترتخلف مي كنند (ايلمازوديگران،2006).

- برخي تحقيقات نشان داده اند كه تخلفات خصومت آميز،مستقل از متغيرهاي جمعيت شناختي،سهم بسياري در تصادفات دارند(چنگ شيائو چي و پاركر،٢٠٠٢).

-الدبرگ و راندمو(٢٠٠٣) نشان دادند كه نوع دوستي و نگرش نسبت به خطر پذيري،بر رفتار مخاطره آميز مستقيماً اثر داشتند.

-»نتایج سایر پژوهشها و آمارها و شواهد ارائه شده در جراید و رسانه ها و همچنین تجربه زیستهٔ نگارندگان در زندگی روزمره، حاکی از تغییر محسوس ارزشهاواز جمله

غلبۀ رفتارهای فردگرایانه و خودمحورانه در جامعه مخصوصاً در سالهای پس از جنگ تحمیلی است.

-نتایج تحقیقات ميرزايي(١٣٨٤)،چلبي(١٣٨١)،جوادي يگانه(١٣٨٣)،عظيمي هاشمي(١٣٧٣)،محمدي شكيبا(١٣٧٩) و چند پیمایش ملّی درمجموع نشان میدهد فردگرایی منفی در حال افزایش است؛

-در خصوص تکروی و خودخواهی، پژوهش محسنی و پیمایش ارزشها و نگرشهای ایرانیان است که میزان آن را در جامعه قابل توجه نشان میدهد و این میزان نیز از سال 1374 تا 1381 بیشتر شدهاست.

- پژوهش میرزایی (۱۳۸۴) نیز نشان میدهد که درمجموع فردگرایی ایرانیان از نوع غیراجتماعی و خودخواهانه است**.**

## 2-3- نتیجه گیری

 نظریه کنش متقابل نمادین بیان می‌کند که انسان‌ها در فراگرد کنش متقابل اجتماعی به‌گونه‌ای نمادین معناهایی را به دیگران انتقال می‌دهند و دیگران این نمادهای معنی‌دار را تفسیر می‌کنند و بر پایه تفسیرشان از این نمادها واکنش نشان می‌دهند. این نظریه انسان را به‌عنوان یک موجود مختار و فعال در کنش‌های اجتماعی می‌داند نه یک موجود منفعل، که با فراگرد ذهنی و تفسیر خود از موقعیت دست به کنش متقابل در برابر محیط و افراد میزند. این نظریه هیچ تفسیر کلانی برای جامعه ارائه نمی‌دهد؛ زیرا جامعه، دولت و نهادهای اجتماعی بر طبق این نظریه، مفاهیم انتزاعی و ذهنی هستند و در مقابل، انسان و کنش متقابل اور موضوعات واقعی هستند. این نظریه روی این مسئله متمرکز شده که چه معناهایی را مردم برای اعمال دیگران در نظر می‌گیرند، چگونه این معانی ایجاد شده‌اند، چگونه دیگران به این معانی پاسخ می‌دهند و چگونه افراد با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند (انواری، ۱۳۹۰). نظریه مبادلهی نمادین نظریه‌ای درباره اشخاص درباره‌ی عمل اجتماعی است که مشخص ترین شکل آن هم سعی نمی‌کند به‌صورت نظریه‌ای درباره جامعه درآید. تبیین آن درباره‌ی عمل یعنی همان مولفه نظری آن کم و بیش ساده است ولی این را هم می‌توانیم انتخابی به عمد آگاهانه به سود درک و فهم گوشه ای از پیچیدگی وضعیت های واقعی بدانیم. وظیفه ای که این نظریه از لحاظ نظری نصب العین خود قرار می‌دهد بسط و تکامل یک تبیین نظری پیچیده تر است که جنبه‌های بیشتری از اعمال افراد را بدون غفلت از پیچیدگی های عالم واقعی در برگیرد (کرایب، ۱۳۷۸).